

مباحله اثبات حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله و آل او^۱

اشاره

جزئیات واقعه مباحله که بیش از یک ماه طول کشیده، برای نسل امروز ناشناخته است. مباحله، ماجرای تاریخی است که در سال‌های آخر عمر پیامبر رخ داد و با نامه‌ای از سوی آن حضرت به مسیحیان آغاز شد. به دنبال آن، مسیحیان در مجلس عمومی خود، پیش‌گویی کتاب‌های آسمانی را درباره آن حضرت خواندند. سپس نمایندگان نجران به مدینه سفر کردند و پس از مناظره با پیامبر، محکوم شدند. آن‌گاه قرار شد میان آن حضرت و نجرانیان مباحله برگزار شود و دو طرف، اثبات حقانیت خود را به خدا واگذار کردند تا هر کدام حق را می‌داند و کتمان می‌کند، به عذاب الهی گرفتار شود. آیه قرآن نیز مبنی بر اجرای مباحله نازل شد و مقام باعظمت اهل بیت علیهم‌السلام را به همه فهمانید.

اصل مباحله

اصل مباحله آن است که دو نفر یا دو گروه پس از مناظره و استدلال در برابر یکدیگر، به نتیجه‌ای که مقبول دو طرف باشد، نرسند و هر یک ادعای کتمان عمدی حق را از سوی دیگری داشته باشد. آنها در این مرحله برای اثبات ادعای خود، مسئله را به خدا واگذار می‌کنند و هر یک از خدا می‌خواهد که اگر دیگری در ادعای خود به عمد دروغ می‌گوید و حق را دانسته، کتمان می‌کند، بی‌درنگ، عذاب را بر او نازل کند تا حق روشن شود. در چنین برنامه‌ای که دستوری الهی است، خداوند به سرعت پاسخ می‌دهد تا حجت را بر مردم تمام کند؛ چنان‌که در روزگار پیامبران، این مسئله بارها اتفاق افتاد و مخالفانشان با معجزه الهی دچار عذاب شدند و حق بر همه آشکار گردید.

مباحله، اعتقادی استوار

مباحله، آفتابی همچون غدیر بود که روزی طلوع کرد و برای همیشه چراغ راه شیعه در طول تاریخ شد. پس از نپذیرفتن مباحله از سوی مسیحیان نجران، دفتر مباحله هیچ‌گاه بسته نشد، بلکه اوراق پرافتخار آن فرا روی تاریخ گشوده ماند. با اینکه مباحله‌ای انجام نشد، ولی اعتقادی بلند به یادگار ماند که صاحبان آن اهل بیت علیهم‌السلام بودند و استفاده از مفاهیم آن، درس فکری شیعه شد. در طول تاریخ، از یک سو، اهل بیت علیهم‌السلام در مقاطع مختلف با ذکر این ماجرا و آیه مباحله، ناآگاهان مستضعف را هدایت و دشمنان مغرض را سرکوب کردند و از سوی دیگر، دشمنان در بین خود یا در مجالس عمومی و خصوصی به این فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام اقرار کرده‌اند.

نتایج مباحله

اثبات حقانیت پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از مهم‌ترین نتایج مباحله، اثبات حقانیت پیامبر است. اگر حضرت به حقانیت خود اطمینان و ایمان نداشت، هیچ‌گاه همراه عزیزترین افراد خانواده‌اش به میدان مباحله در نمی‌آمد. به همراه داشتن اهل بیت علیهم‌السلام در این جریان بدان معناست که پیامبر به راست‌گویی خود اطمینان و یقین کامل داشت. از این رو، با جرئتی خاص، عزیزترین و محبوب‌ترین کسان خود را در معرض هلاک قرار داد. وجود اهل بیت علیهم‌السلام در این جریان بزرگ، خود، دلیل محکمی بر اثبات حقانیت پیامبر است؛ چنان‌که اسقف اعظم نجرانیان نیز به این امر اشاره کرد.

وعده عذاب، دلیل حقانیت

پیامبر به انجام گرفتن مباحله اهتمام می‌ورزید و در عین حال به نجرانیان خبر داد که چنانچه با آن حضرت مباحله کنند، عذاب حق تعالی بر آنها نازل خواهد شد. اگر حضرت به حقیقت خویش یقین نداشت، هیچ‌گاه این‌گونه اصرار نمی‌کرد و اهتمام نمی‌ورزید.

جریان مباحله از دو نظر بر صحت و ثبوت نبوت پیامبر دلالت دارد:

۱. خبر دادن از عذاب الهی و ترساندن نجرانیان از آن، که اگر پیامبر بر نزول عذاب وثوق نداشت، با اصرار به انجام این کار، برای آشکار ساختن آن تلاش نمی‌کرد.

۲. نجرانیان، حقیقت ادعای پیامبر را می‌دانستند، و گرنه از مباحله منصرف نمی‌گردیدند و حاضر به دادن جزیه و از دست دادن عزت و آبروی خود در میان اقوام گوناگون نصارا نمی‌شدند.

پیامبر موعود

خودداری نجرانیان از مباحله با حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، نشان از اعتقاد آنان به پیامبری حضرت دارد. اگر نصارا به پیامبر موعود بودن حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله یقین نداشتند، از مباحله کردن خودداری نمی‌ورزیدند و همدیگر را از مباحله باز نمی‌داشتند. اگر آنها به بر حق بودن پیامبر علم نداشتند، نباید از نفرین آن حضرت و معدودی از اهل بیت او می‌ترسیدند و باید رتبه و مقام خویش را در میان قوم خود حفظ می‌کردند؛ چنان‌که برای حفظ شأن و مقام خود جنگ‌ها کردند. پس به طور طبیعی نباید ذلت و خواری جزیه دادن را برای خود هموار و شکست مفتضحانه را با جان و دل اختیار می‌کردند.

اثبات فرزندی حسنین علیهما السلام

جریان مباحله، بیان کننده این است که حسنین علیهما السلام، فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند؛ زیرا حق تعالی در آیه مباحله، جمله «وَأَبْنَاؤُنَا» را ذکر کرده که به معنای «پسران ما» است و بر اساس نظر همه مسلمانان، هنگام نزول این آیه، پیامبر، پسر جز امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام نداشت. البته خداوند در قرآن کریم، عیسی علیه‌السلام را نیز از طرف مادر به حضرت ابراهیم علیه‌السلام منسوب کرد و بدین وسیله، به اثبات رساند که فرزندان دختر را نیز فرزند می‌گویند. از این رو، پیامبر نیز هنگامی که آیه مباحله نازل شد و حضرت در مقام مباحله برآمد، فرمود: «پسرانمان و پسرانتان را بیاوریم» و آن‌گاه امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام را همراه خود در جریان مباحله شرکت داد.

اثبات فضیلت آل کسا علیهم السلام

واقعه مباحله، این مطلب را اثبات کرد که امام علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیها‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام پس از پیامبر، نزد خدا، شریف‌ترین آفریده‌ها و نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، عزیزترین مردم بودند؛ چنان‌که برای تعیین «ابناء» و «نساء» و «انفس»، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و دستور آمد که پیامبر همراه امام علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام برای مباحله بیرون روند. همراه بردن آل کسا در جریان مباحله، به معنای آن است که آیه مباحله بر ثبوت فضیلت آل کسا دلالت دارد؛ چنان‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این گروه که من آورده‌ام، نزد خدا، پس از من، گرامی‌ترین و عزیزترین خلقتند».

اثبات برتری امام علی علیه‌السلام

در آیه مباحله، واژه «وَأَنْفُسُنَا» در حقیقت بر این دلالت دارد که امام علی علیه‌السلام از همه پیامبران و اولیا و اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر است؛ چون در حدیث مباحله، به جز امام، کسی نبود که مشمول آن عبارت باشد. پیامبر خدا به نجرانیان فرمود: «بیاوید فرزندان و زنان و جانمان را دعوت کنیم که در میدان مباحله حاضر شوند»، در حالی که به

جز امام علی علیه‌السلام، کسی را همراه نیاورد. پس، امام علی علیه‌السلام پس از پیامبر، از همه برتر است. در جریان مباحله، هم‌زمان با ثابت شدن توحید الهی در برابر مسیحیان و نبوت پیامبر، خلافت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز با نفس بودن آن حضرت در برابر پیامبر، ثابت گردید.

اتمام حجت‌های معصومان با مباحله

استدلال مقام عصمت با مباحله و اتمام حجت پیامبر به وسیله آن، در درجه اول، دلیلی است بر محتوای بلند علمی و یقینی بودن سند مباحله و در درجه دوم، از عمق مطالب قابل استخراج از باطن این ماجرا خبر می‌دهد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یک‌بار، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در ده مورد که نقاط حساسی از تاریخ غصب خلافت بوده است، امام حسن علیه‌السلام در دو مرتبه در برابر معاویه؛ امام حسین علیه‌السلام در یک مورد در جمع صحابه در منا؛ امام باقر علیه‌السلام در سه مورد؛ امام صادق علیه‌السلام در سه مورد، امام کاظم علیه‌السلام در دو مورد، امام رضا علیه‌السلام در سه مورد در مناظره با مأموران و علمای مذاهب مختلف، امام هادی علیه‌السلام در یک مورد و امام حسن عسکری علیه‌السلام در یک مورد به ماجرای مباحله استدلال فرموده‌اند.

اتمام حجت اصحاب معصومان علیهم‌السلام

اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان شاهدان عینی ماجرای مباحله و فضیلت بزرگی که در آن روز برای اهل بیت علیهم‌السلام ثبت شده و نیز اصحاب ائمه علیهم‌السلام به عنوان عالمان نزدیک به مقام عصمت که حقایق را دقیق‌تر به دست آورده‌اند، حجتی بزرگ بر همه کسانی هستند که سخن آنان را می‌شنوند. از حُدَیْفَه، جابر، ابن عباس، ابوسعید خدری، ابن ابی سلمه و دیگر اصحاب درباره مباحله مطالبی رسیده و یحیی بن یَعْمَر به وسیله مباحله، اتمام حجتی عظیم در برابر حجاج، حاکم ستمگر اموی کرده است، به گونه‌ای که این دشمن خون‌خوار شیعه، به مباحله و محتوای بلند آن اقرار کرد. البته باید دانست حجاج، یحیی را پس از محاکمه به تیغ جلاد سپرد.

این مناظره، اوج افتخار شیعه را می‌رساند که اسناد مطمئن خویش را در هر زمان و مکانی با رشادت، عرضه و سخن حق خویش را ثابت می‌کند.

اقرار دشمنان به مباحله

با آنکه دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هرگز حاضر به بیان فضیلت‌های ایشان نمی‌شوند، ولی در مواردی مانند مباحله، مسئله آن قدر روشن و قطعی است که بدان اقرار کرده‌اند. این موارد، اتمام حجت مهمی بر ضد خودشان است که بر یقین ما می‌افزاید. اعتراف سعد بن ابی وقاص، از سران جریان سقیفه که هیچ سابقه دوستی با اهل بیت علیهم‌السلام ندارند؛ اعتراف عبدالله بن عمر که سوابق بسیار ناخوشایندی با خاندان پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته است؛ اعتراف حسن بصری از کسانی که روزگار خود را با نفاق و دورویی گذراند؛ اعتراف شعبی که از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است و در زمان حجاج می‌زیست و از هیچ اقدامی بر ضد اصحاب ائمه علیهم‌السلام فروگذار نکرد و اعتراف شهر بن حوشب از علمای مخالف شیعه که در این مخالفت پیشینه طولانی دارد، از جمله این اعتراف‌ها به شمار می‌آید.

عید مباحله

مباحله، روز جشن توحید و نبوت و امامت است. عیدی است که در غدیر امضای «رَضِیْتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا» بر آن زده شد. روزی است که توحید آن‌گونه که خدا می‌خواست، جلوه‌گر شد و نبوت با سندهایی از کتاب‌های آسمانی به اثبات رسید و امامت با معرفی نفس رسول، کامل‌ترین جلوه خود را نشان داد. این پیوستگی توحید و نبوت و امامت، اعتقاد شیعه است و خط مستمری را تداعی می‌کند که ارتباط مستقیم بشر با خدایش در هیچ زمانی قطع نمی‌شود. از همین روست که شیعه،

مباهله را روز خود می‌داند و هرساله خاطره آن را گرامی می‌دارد. مباهله، روز توحید و جشن نبوت و عید ولایت و برائت است که در طول تاریخ پیامبران، فقط یکبار با این شکوه‌مندی رخ داده است.

جشن روز مباهله

در روز مباهله، شایسته است شادی و سرور در چهره شیعیان نمایان باشد و افتخار کنند که در چنین روزی، یکی از دلایل ابدی حقانیت تشیع، با سند قرآنی آن در آیه مباهله به دنیای اسلام تقدیم شده است. در آراستن سیمای ظاهری و ارتباط دادن آن روز با اهل بیت علیهم‌السلام، دستوره‌های زیر به ما داده شده است: غسل که به نیت روز مباهله انجام می‌گیرد و در احادیث و کتاب‌های فقهی تأکید خاصی بر آن گردیده است. پوشیدن لباس پاکیزه که دستور خاصی درباره آن داده شده است تا با پوشش پاکیزه، جلوه عید و سرور در چهره‌ها دیده شود. عطرزدن نیز، جشن و شادی را هرچه بیشتر تداعی می‌کند.

www.aftabemehr.ir

بررسی تاریخی آیه مباحله و بازتاب‌های آن^۱

چکیده

آیه مباحله از جنجالی‌ترین آیات قرآن کریم است. سنت مباحله از دیرباز در بین اقوام سامی رواج داشته و در کتاب‌های مقدس دیگر به جز قرآن نیز به مواردی از آن اشاره شده است. مباحله مذکور در قرآن به ماجرای گفتگو و مناظره مسیحیان نجران با پیامبر اختصاص دارد که در سرانجام آن به دلیل امتناع مسیحیان از پذیرش دعوت پیامبر، طرفین توافق کردند که دست به مباحله زنند و از خدا بخواهند که راستگو را از دروغگو تمایز دهد. این مباحله در میانه راه به دلیل امتناع مسیحیان متوقف شد و به انجام نرسید. اما همراهی اهل بیت پیامبر با ایشان در این حادثه، زمینه گسترده‌ای برای مجادلات کلامی بین فرق و مذاهب اسلامی را پدید آورده است. بیشتر مفسران از این آیه برای اثبات فضیلت اهل بیت استفاده کرده‌اند و شیعه علاوه بر آن از این آیه برای اثبات معتقدات دیگری چون عصمت و امامت بلافضل امام علی استفاده کرده است.

در این مقاله به بررسی دیدگاه‌های کلامی پیرامون آیه مباحله پرداخته شده است. ابتدا واژه مباحله از نظر لغوی و اصطلاحی تعریف شده است. سپس ماجای تاریخی مباحله پیامبر با مسیحیان نجران از منابع تاریخی و اسباب نزول گزارش شده است. در بخش اصلی مقاله به برداشت‌های کلامی از آیه مباحله در اثبات افضلیت اهل بیت و اولویت امام علی علیه السلام به خلافت از نظر شیعه پرداخته شده و دیدگاه‌های رقیب نیز گزارش و بررسی شده‌اند.

مفهوم‌شناسی

واژه مباحله از ریشه «بهل» گرفته شده است. این ریشه و مشتقات آن در معانی رها ساختن و ترک گفتن به کار می‌رود^۲ و به همین مناسبت به معنای لعنت و نفرین نیز بکار رفته است.^۳ در بیان ارتباط معنای نخست و دوم گفته شده که لعنت الهی، موجب جدا شدن و انفکاک انسان از رحمت خداوند می‌شود^۴ و یا آن که لعن و نفرین گاه همراه با دعا و تضرع بسیار و در نتیجه همراه با توجه کامل قلب و انقطاع از محیط می‌باشد.^۵ در بیان تفاوت بین مباحله و لعنت نیز گفته شده که مباحله همواره از شدت و تأکید بیشتری نسبت به لعنت برخوردار است.^۶ اشتقاق مباحله از ریشه‌ای عربی به معنای غیر اعجمی بودن آن نیست؛ بلکه موارد کاربرد این واژه در زبان‌های عبری و سریانی نیز پیش از کاربرد عربی آن یافت شده که دلیل بر وام‌گیری آن در زبان عربی است.^۷

سنت مباحله از دیرباز در میان برخی جوامع بشری و به ویژه اقوام سامی متداول بوده است. مباحله بر پایه این باور استوار است که در موارد نومی‌دی از اثبات حقیقت به طریق طبیعی، به عالم غیب روی آورده و درخواست کشف حقیقت از جانب خداوند می‌شود. برای نمونه می‌توان از سوگند پاکدامنی در بین بابلیان یاد کرد که در موارد اتهام زنان به انجام عمل خلاف عفت برگزار می‌شد و یا آتش هوله که فرد متهم از آن گذر می‌کرد و در صورت بی‌گناهی گزندگی به او وارد نمی‌شد و نیز برخی آزمایش‌های مشابه دیگر که برای اثبات بی‌گناهی در بین بویان عرب مرسوم بوده است.^۸ برخی اقوام اروپایی نیز پیروزی هر یک از طرفین در مبارزه تن به تن را دلیل بر حقانیت وی می‌پنداشتند.^۹

۱. منبع: فصلنامه شیعه‌شناسی

۲. (زمخشری، اسرارالبلاغه، ۱۹۶۰م، ص ۷۱؛ راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۹)

۳. (مطرزی، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۹۳؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۲۲؛ ابن حبان، ۴۲۳ق، ج ۳، ص ۱۸۸)

۴. (فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۴۹)

۵. (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۹؛ مصطفوی، ج ۱، ص ۳۴۹)

۶. (ابو هلال، ۱۴۱۲ق، ص ۴۶۶)

۷. (ماسینیون، ۱۳۷۸ش، ص ۶۷)

۸. (ماسینیون، ۱۳۷۸ش، ص ۶۵-۶۷)

۹. (شعرانی، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۹۷)

در کتاب مقدس نیز مواردی از مباحثه گزارش شده است. برای نمونه از رقابت هابیل و قابیل یاد شده که دو هدیه به پیشگاه خداوند تقدیم می‌دارند و خداوند یکی از آنها را به نشانه قبولی برمی‌گزیند و دیگری را رد می‌کند.^۱ نشانه قبولی خدا، نزول آتشی از آسمان بر هدیه فرد بر حق بوده است.^۲ این ماجرا به شکل خلاصه‌تری در قرآن نیز گزارش شده است.^۳ در روایات نیز مواردی چون مباحثه موسی با قارون که به هلاکت قارون منتهی می‌شود، آمده است.^۴

مباحثه در معنای اصطلاحی آن به درخواست نزول لعن و عذاب بر مخالف پس از بی‌حاصل ماندن بحث و مناظره اطلاق می‌شود^۵ و تنها به مواردی اختصاص دارد که دو طرف برای اثبات موضوعی غالباً دینی و مذهبی در مقابل یکدیگر قرار گرفته و از خداوند درخواست لعن و نفرین و نزول عذاب بر طرف دروغگو می‌کنند.^۶ این اصطلاح دو بار در قرآن به کار رفته است. یک مورد آن به مناظره مسیحیان نجران با پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت عیسی (ع) مرتبط بوده^۷ و موضوعی کلامی به شمار می‌رود. مورد دیگر در ارتباط با کسانی است که همسران خود را به عمل منافی عفت، متهم می‌سازند^۸ که بنابر آیه مذکور باید طرفین برای اثبات حقانیت خود چهار بار سوگند یاد کنند و در بار پنجم درخواست عذاب برای طرف دروغگو کنند. این مورد، موضوعی فقهی بوده و از محدوده این بحث خارج است و معمولاً در فقه نیز با اصطلاح (لعن) از آن یاد می‌شود و واژه مباحثه برای آن بکار نمی‌رود. در آیه‌ای دیگر^۹ نیز برخی از کفار به صورت یک جانبه از خداوند می‌خواهند که اگر ادعای محمد صلی الله علیه و آله حق است پس سنگی از آسمان بر سرشان فرو فرستد.^{۱۰} لیکن از آن جا که مباحثه در اصطلاح، عملی دو طرفه می‌باشد، لذا به این مورد نیز در این مقاله پرداخته نمی‌شود.

مباحثه پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران

در سال نهم هجرت و در پی اقتدار پیامبر و نیز ارسال نامه‌های متعددی به سران قبایل و کشورهای همسایه، هیئت‌های مختلفی برای اسلام آوردن یا انعقاد پیمان صلح به مدینه روان شدند. از این روی آن سال را (عام الوفود) به معنای سال ورود هیئت‌ها و تشریف آنها به محضر پیامبر نام گرفته شده است.^{۱۱} پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه نامه نگاری‌های خود به قبائل و کشورهای همسایه، نامه‌ای نیز به مسیحیان نجران فرستاد. نجران، منطقه‌ای در حوالی یمن است که مسیحیان عرب در آن سکونت داشتند. برخی مفسران و مورخان، ساکنان مسیحی این سرزمین را باقیمانده اصحاب اخدود دانسته‌اند.^{۱۲} پیامبر در این نامه از آنان خواسته بود که اسلام آورده یا جزیه داده و یا آماده جنگ باشند.^{۱۳}

بزرگان مسیحی نجران پس از دریافت نامه پیامبر گرد آمده و به گفتگو پرداختند و سرانجام پس از مذاکرات طولانی به نتیجه مشخصی نرسیده و تصمیم گرفتند به دیدار پیامبر رفته و سپس راه حل مناسبی بیابند.^{۱۴} آنان ابتدا درباره عیسی (ع) که اساسی‌ترین مسأله در نظرشان بود با پیامبر بحث نمودند. پیامبر از عیسی به عنوان بنده و پیامبر خداوند یاد

۱. (کتاب مقدس، عهد قدیم، سفر پیدایش/۴، ۳-۵)

۲. (کتاب مقدس، عهد قدیم، سفر اول پادشاهان/۱۸، ۲۰-۴۰)

۳. (نک: مائده/۵، ۲۷).

۴. (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۲، ص ۳۲۴).

۵. (زمخشری، الفائق، ج ۱، ص ۱۴۰)

۶. (طریحی، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۴۵۷)

۷. (آل عمران/۳، ۶۱)

۸. (نور/۲۴، ۷)

۹. (انفال/۸، ۳۲)

۱۰. (نک: فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۵۰)

۱۱. (ابن اثیر، ۱۹۶۶م، ج ۲، ص ۲۸۶)

۱۲. (حموی، ج ۵، ص ۲۶۷؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۷۰۷)

۱۳. (یعقوبی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۸۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۴۲)

۱۴. (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۲۱، ص ۲۸۸-۳۱۸)

کرد و این سخن برای آنان بسیار شگفت‌انگیز بود.^۱ لذا برای ابطال آن از ایشان می‌پرسند که همه آدمیان، پدری دارند؛ پس چگونه است که عیسی (ع) بدون پدر به دنیا آمده است؟ پاسخ پیامبر به این پرسش آنان در آیه ۵۹ سوره آل عمران منعکس شده است: «إنّ مثل عیسی عند الله کمثل ءادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون». در این آیه آفرینش عیسی (ع) بسان آفرینش آدم (ع) شمرده شده است؛ پس همان گونه که آدم از خاک و بدون پدر و مادر آفریده شد، عیسی نیز بدون پدر آفریده شده است.^۲ نجرانیان از پاسخ گفتن به این استدلال، عاجز مانده و تنها به انکار شدید و مکرر آن بسنده کردند. پیامبر (صلی الله علیه واله) از این رفتار ناخرسند شده و به ستوه آمدند^۳ تا آن که از جانب خداوند فرمان رسید که آنان را به مباحله دعوت کند.^۴ این فرمان در آیه ۶۱ سوره آل عمران منعکس شده است: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکذبین»: به آنان که پس از علم و یقینی که بر تو نازل گشت باز با تو جدال می‌کنند بگو: فرزندان و زنان و جان‌های خویش را حاضر ساخته و به مباحله نشسته و آن گروه را که دروغ می‌گویند مورد لعنت خداوند قرار دهیم.

فردای آن روز در ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه^۵ همگان برای انجام مباحله در بیابانی اطراف مدینه گرد آمدند.^۶ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همراه امام علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام در زمان و مکان موعود حاضر شده^۷ و در جایگاه خویش در زیر یک چادر قرار گرفتند^۸ و فرمودند: «بارالها اینان اهل بیت من هستند». در روایتی دیگر از عایشه نیز آمده که پیامبر این آیه را تلاوت فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»^۹. مسیحیان نیز که برخی دختران و پسران خویش را به همراه آورده بودند در جایگاه مقابل قرار گرفتند. در این میان بزرگان مسیحی از همراهی عزیزترین اشخاص پیامبر صلی الله علیه واله با ایشان، بسیار هراسیده بودند^{۱۰}. آنان با خود گفتند: «به خدا قسم که نشستن او همچون نشستن دیگر پیامبران در مراسم مباحله است»^{۱۱} بیائید جان خویش را حفظ نموده و به دادن جزیه راضی شویم^{۱۲}. برخی از روایان نیز این تصمیم مسیحیان را ناشی از ظهور نشانه‌های عذاب دانسته‌اند^{۱۳}. سرانجام برخی از مسیحیان به اسلام گرویده^{۱۴} و باقی آنها صلحنامه‌ای با پیامبر امضا نموده و به دیار خویش بازگشتند.^{۱۵} روایت شده که پیامبر صلی الله علیه واله پس از پشیمانی آنها از مباحله، خطاب به آنها فرمود: «به خدا قسم اگر با شما مباحله می‌کردم تمام این بیابان پر از آتش گردیده و در دم هلاک می‌شدید»^{۱۶} و نیز فرمود: «به خدا قسم اگر با افرادی که زیر این چادر قرار دارند با هر کس دیگری در آسمان و زمین، مباحله کنم در همان لحظه، نابود می‌شود».^{۱۷}

۱. (طبری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۹؛ سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۳۳)

۲. (نک: واحدی، ص ۹۰؛ حسکانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۵۵)

۳. (طبری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۰۵)

۴. (ابو نعیم، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۵۳-۳۵۵)

۵. (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۴۲۱)

۶. (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۵)

۷. (ابن عساکر، ۱۴۱۷، ج ۴۲، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۹۹)

۸. (مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۱۵؛ قمی، ۱۴۱۶، ص ۴۱۷؛ گنجی، ص ۱۴۴)

۹. (مسلم، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۲۳۰؛ ابن حنبل، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۰۲)

۱۰. احزاب، ۳۳/۳۳ (زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۶۹)

۱۱. (مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۱۵؛ زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۶۸ و ۳۶۹؛ طبری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۹)

۱۲. (یعقوبی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۴۲۰)

۱۳. (طبری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۰۸؛ یعقوبی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳؛ زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۶۸ و ۳۶۹)

۱۴. (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۲۱، ص ۳۲۳)

۱۵. (طبری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۱۰؛ ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۶۸)

۱۶. (یعقوبی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۸۳؛ حموی، ج ۵، ص ۲۶۹)

۱۷. (طبری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۰۸؛ زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۶۹؛ ابونعیم، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۵۳)

۱۸. (مفید، ۱۴۱۴، ص ۱۱۵-۱۱۶)

برداشت‌های کلامی از آیه مباهله

مباهله در اسلام یکی از روش‌های مسالمت‌آمیز در مبارزه‌های فرهنگی به شمار رفته و موجب فروپاشی روحیه و اطمینان کاذب مخالفان به اعتقادشان قلمداد شده است.^۱ گرچه روی سخن در آیه مباهله تنها با پیامبر بوده و متضمن دستوری عمومی در این زمینه برای مسلمانان نیست؛ اما انجام مباهله تحت شرایط خاص پس از پیامبر نیز مشروع شناخته شده^۲ و موارد متعددی از آن در تاریخ ثبت شده است.^۳ البته مباهله تنها برای امور مهم دینی و پس از اقامه دلیل و برهان و نومی‌دی از ائمه طرف مخالف به شکل طبیعی مشروع شمرده شده است.^۴ مفسران از آیه مباهله، استفاده‌های مختلف کلامی، فقهی، اجتماعی و عرفانی نموده‌اند. در این بین برداشت‌های کلامی بیشترین حجم را به خود اختصاص داده و به دلیل ارتباط با مسئله امامت و خلافت از بیشترین اهمیت برخوردار است. گرچه عموم شیعه و اهل سنت در این نقطه اتفاق نظر دارند که این آیه دلالت بر فضیلت اهل بیت دارد؛ لیکن در این نقطه با یکدیگر اختلاف نظر دارند که غالباً نگاه اهل سنت به این پدیده تنها به عنوان وسیله‌ای برای اثبات حق و باطل بوده ولی شیعیان همواره آن را در صبغه‌ای سیاسی و اجتماعی و در ارتباط با امر خلافت و امامت می‌بینند.^۵

فضیلت اهل بیت در آیه مباهله

بیش از چهل منبع مختلف اهل سنت تصریح کرده‌اند که این آیه در شأن علی (ع) و فاطمه (ع) و حسنین (علیهم السلام) نازل شده است.^۶ از این روی عموم مفسران، محدثان و مورخان، این آیه را فضیلتی بزرگ برای اهل بیت (ع) شمرده‌اند.^۷ زمخشری و بیضاوی در ذیل این آیه به همراه آمدن عزیزترین و نزدیکترین اشخاص پیامبر صلی الله علیه و اله با ایشان اشاره کرده و این واقعه را محکم‌ترین دلیل بر فضل اصحاب کساء می‌شمرند.^۸ ابن حجر و دیگران از تمسک علی (ع) به این آیه برای اثبات فضل خویش در جلسه انتخاب عثمان به خلافت و اذعان همه حاضران به آن خبر داده‌اند.^۹ قندوزی در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می‌کند: «خداوند مرا دستور داده به همراه این چند نفر که افضل مخلوقاتند به مباهله برخوایسته و او به وسیله آنان مرا بر یهود و نصاری پیروز گردانید و اگر خداوند بندگانی برتر از آنها داشت مرا دستور به همراه آوردن آنان می‌داد.»^{۱۰} آلوسی، روایت ضعیفی را که همراهان پیامبر صلی الله علیه و اله را ابوبکر و عمر و عثمان و فرزندان ایشان می‌شمرد خلاف نظر جمهور مسلمانان دانسته و پس از نقل سخن گروهی که این آیه را فضیلتی برای اهل بیت شمرده‌اند آن را نوعی هذیان‌گویی توصیف می‌کند.^{۱۱} رشیدرضا و ابن عاشور به طرح این اشکال پرداخته‌اند که زنان و کودکان نجرانیان در مباهله با ایشان نبودند و لذا پیامبر نیز دلیلی نداشته که زنان و فرزندان را با خود ببرد و بنابراین تطبیق این آیه بر خصوص امام علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام قطعی نیست؛ اما سرانجام بر اساس اجماع روایات معترفند که هیچ کس جز علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام در مباهله شرکت نداشته است.^{۱۲} گرچه اثبات همراه بودن زنان و فرزندان پیامبر با ایشان منوط به همراهی زنان و فرزندان مسیحیان با ایشان

۱. (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۶۴ - ۶۵ و ۷۲)

۲. (مکارم، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۵۸۹؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۵۱ و ۳۵۲)

۳. (قاسمی، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۱۱۶؛ سیوطی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۳۳؛ قمی، ۱۴۱۶ق، ص ۴۱۹)

۴. (قاسمی، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۱۱۶؛ هاشمی، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۴۷۰)

۵. (برای آگاهی بیشتر نک: ماسینیون، ص ۶۸)

۶. (برای نمونه نک: واحدی، ص ۹۱؛ حبری، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۷ و ۲۴۸؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۵۶ و برای آگاهی بیشتر نک: شرف الدین، ص ۴۴ - ۴۶)

۷. (برای نمونه: آلوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۰۱؛ گنجی، ص ۱۴۲ - ۱۴۴؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۷۰)

۸. (زمخشری، ۱۴۱۵ق، الکشاف، ج ۱، ص ۳۷۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۶۰ و ۲۶۱)

۹. (ابن حجر، ص ۹۳؛ بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۶۳۱)

۱۰. (قندوزی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۶۶)

۱۱. (آلوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۰۳)

۱۲. (رشیدرضا، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳؛ ابن عاشور، ج ۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۶)

نمی‌باشد، با این حال لازم به ذکر است که برخی از گزارش‌ها از حضور دختران و پسران مسیحیان نجران در مباحله خبر داده‌اند.^۱

برخی در تطبیق تعابیر «ابنائنا» و «نساننا» و «انفسنا» بر حسنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهما و امام علی علیه السلام چنین اشکال کرده‌اند که این تعابیر به صورت جمع آمده‌اند و جمع در زبان عربی شامل بیش از دو نفر می‌شود؛ در حالی که «ابنائنا» تنها شامل دو نفر و دو تعبیر دیگر تنها شامل یک نفر است و این از جهت قواعد زبان عربی درست نیست. در پاسخ به این اعتراض گفته‌اند که سبک بیان قرآن معمولاً چنین است که مطالب خود را به صورت گزاره‌های کلی و عمومی بیان می‌کند و شأن نزول است که مصداق این گزاره را برای ما روشن می‌سازد و این سبک در آیات متعدد دیگری در قرآن نیز بکار رفته که در آن جا نیز به اتفاق همه مفسران در شأن یک نفر مشخص است، اما تعبیر قرآن به صیغه جمع آمده است.^۲ به عبارت دیگر خداوند در بیانی کلی به پیامبر می‌گوید که فرزندان و زنان و جان خود را در مباحله همراه خود کن و پیامبر نیز در تطبیق فرمان خداوند تنها دختر و داماد و فرزندان را با خود همراه ساخت. بنابراین فضیلت این اشخاص از گزینش آنها توسط پیامبر صلی الله علیه و اله از میان زنان و فرزندان و پیروانشان برای انجام این امر ثابت می‌شود و عموم مفسران و مورخان در این اتفاق نظر دارند که تنها این چهار نفر به همراه پیامبر بوده‌اند.^۳

متکلمان شیعه افزون بر فضیلت اهل بیت به افضلیت آنها بر همه آفریده‌ها به جز پیامبر اسلام باور داشته و نیاز پیامبر به این چهار تن را در مباحله، دلیل بر آن شمرده‌اند.^۴ شیخ طوسی در این باره می‌گوید: از آن جا که مباحله برای تمییز حق از باطل صورت گرفته پس الزاماً شرکت کنندگان آن در جبهه حق باید معصوم و بهترین مردمان نزد خداوند باشند.^۵ در فقره پایانی آیه مباحله، لعنت خدا شامل دروغگویان شده است: «فنجعل لعنة الله على الكاذبين». علامه طباطبایی از تعبیر «کاذبین» به صورت صیغه جمع چنین برداشت می‌کند که مجموعه افراد همراه با پیامبر در انجام مباحله، شریک و همسان وی بوده‌اند؛ بنابراین آنان نیز باید در موضوع مورد اختلاف که دعوت به اسلام است، شریک یکدیگر باشند؛ زیرا اسناد دروغ به خویشاوندانی که تنها رابطه خویشی با انسان دارند و خود در موضوع مورد مباحله دخالتی ندارند، نادرست است و شمول لعنت و عذاب خدا بر آنها در صورت دروغگویی، بی آن که اساساً دخالتی در دعوت به اسلام داشته باشند، برخلاف عدالت خداوند است. نتیجه این استدلال آن است که اهل بیت پیامبر در اصل دعوت و تبلیغ آیین اسلام، نقش و جایگاهی ویژه دارند و آئین اسلام با تلاش‌های مشترک پیامبر و ایشان استوار و قائم گشت.^۶ البته مشارکت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله در وظیفه تبلیغ رسالت به معنای مشارکت آنها در نبوت پیامبر صلی الله علیه و اله نیست.^۷

افزون بر فضایل عمومی اهل بیت در این آیه، فقرات خاص آن نیز هر یک به فضیلتی برای یکی از ایشان اشاره دارد. ابن ابی علان معتزلی بنا به این پیش فرض که رسیدن به سن تکلیف از شرایط حضور در مباحله است، با استناد به این آیه از بلوغ شرعی و کمال عقلی حسنین علیهما السلام در سن کودکی خبر داده است.^۸ طبرسی و طوسی نیز کمال فوق العاده عقلی را برای حسنین (ع) در سن کودکی ثابت نموده و طبرسی قول به بلوغ شرعی آن دو را در انجام مباحله لازم نشمرده است.^۹ فخر رازی و دیگران نیز از تعبیر «ابنائنا» در این آیه استفاده کرده‌اند که حسنین (ع) فرزندان پیامبر صلی الله علیه

۱. (یعقوبی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۸۲؛ مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۲۱، ص ۳۲۱)

۲. (برای نمونه نک: مجادله ۵۸/، ۲ و ۳؛ آل عمران ۳/، ۱۸۱ و ۱۷۳؛ بقره ۲/، ۲۱۹)

۳. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۵۸؛ فض الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۷۰)

۴. (سیوری، ۱۳۷۰ش، ص ۵۰)

۵. (طوسی، ج ۲، ص ۴۸۵)

۶. (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۵۹-۲۶۲)

۷. (همو، ج ۳، ص ۲۶۲)

۸. (نک: طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۱۱؛ طوسی، ج ۲، ص ۴۸۵)

۹. (همانجا)

واله به شمار می‌روند.^۱ همچنین از تعبیر «ابنائنا» در این آیه استفاده شده که انتساب فرزندان دختری به پدر بزرگ مادری آنها صحیح است^۲ و در نتیجه کسانی که تنها از جانب مادر، سید هستند، جزو سادات به حساب آمده و می‌توانند از حقوق مالی سادات بهره‌مند باشند.^۳

با استناد به فقره «نساءنا» که روایات متواتر آن را بر فاطمه زهرا سلام الله علیه واله تطبیق می‌کند، حضرت زهرا (س) برترین بانوی جهان شناسانده شده است.^۴ برخی از مفسران علی رغم اذعان به آن که جز حضرت زهرا علیها السلام زن دیگری در مباحله حضور نداشته است، در اطلاق «نساء» بر فرزند دختر تردید نموده و این تعبیر را تنها شامل همسران پیامبر شمرده‌اند.^۵ این در حالی است که «نساء» به معنای «زنان» بوده و شامل هر زنی می‌شود که نسبتی با انسان داشته باشد.^۶ به علاوه اطلاق کلمه «نساء» بر دختران در قرآن مرسوم است.^۷ از حضور حضرت زهرا (س) در این واقعه بر ضرورت ضرورت حضور زنان در برخی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نیز استدلال شده است.^۸

مفسران شیعه و سنی به استناد روایات فراوان^۹ «أنفسنا» را در این آیه بر امام علی علیه السلام تطبیق داده‌اند.^{۱۰} برخی منظور از «أنفسنا» را در این آیه، شخص پیامبر صلی الله علیه واله دانسته و علی علیه السلام را داخل در «ابنائنا» شمرده‌اند^{۱۱} لیکن واضح است که انسان هیچ گاه خود را برای حضور در جایی دعوت نمی‌کند؛ به ویژه آن که تعبیر «أنفسنا» پس از ذکر فرزندان و زنان آمده است و اگر منظور از آن شخص پیامبر بود باید به طور طبیعی ابتدا از ایشان نام برده می‌شد و سپس از فرزندان و زنان.^{۱۲} در واقع تعبیر «أنفسنا» حاکی از جایگاه ویژه امام علی (ع) نزد پیامبر دارد و این که آن حضرت در نزاع میان حق و باطل، تجسم کامل و عینی پیامبر صلی الله علیه واله به شمار می‌آید.^{۱۳}

برتری علی علیه السلام بر همگان جز پیامبر صلی الله علیه واله

متکلمان شیعه از آیه مباحله بر افضلیت امام علی علیه السلام نسبت به همگان به جز پیامبر صلی الله علیه واله استدلال کرده‌اند دانسته‌اند.^{۱۴} از آن جا که پیامبر صلی الله علیه واله برترین مخلوق خدا در جهان بوده و در این آیه از علی علیه السلام به عنوان نفس پیامبر صلی الله علیه واله یاد شده، پس ایشان از همه وجوه به جز نبوت با پیامبر صلی الله علیه واله شباهت دارد.^{۱۵} در نتیجه ایشان از همه اصحاب و همه پیامبران و حتی از همه مخلوقات به جز شخص پیامبر برتر و بالاتر هستند.^{۱۶} متکلمان شیعه همچنین از این آیه بر احقیت ایشان به خلافت استدلال کرده و انتخاب دیگران به خلافت هنگام حضور علی علیه السلام را نادرست و باطل شمرده‌اند.^{۱۷}

۱. (جصاص، ج ۲، ص ۲۳؛ فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۴۸)

۲. (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۷۱)

۳. (صادقی، ۱۳۶۵ش، ج ۳ و ۴، ص ۱۷۴ - ۱۸۱)

۴. (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۱۱)

۵. (رشیدرضا، ج ۳، ص ۳۲۲؛ ابن عاشور، ج ۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۶)

۶. (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۶۴)

۷. (نک: قصص ۲۸، ۴ و برای آگاهی بیشتر: جوادی، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۱۱۱)

۸. (رشیدرضا، ج ۳، ص ۳۲۳)

۹. (برای نمونه نک: حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مشهدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۱۸ - ۱۲۲)

۱۰. (برای نمونه نک: ابوحنیان، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۹۱؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۱۱)

۱۱. (الوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۰۱)

۱۲. (نک: مفید، مسار الشیعه، ۱۴۱۴ق، ص ۲۲؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۱۱)

۱۳. (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۶۴)

۱۴. (سیوری، ۱۳۷۰ش، ص ۵۰)

۱۵. (مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰ - ۲۲؛ سیوری، ۱۳۷۰ش، ص ۵۰؛ حلی، ص ۳۰۴)

۱۶. (همانجا)

۱۷. (سیوری، ۱۳۷۰ش، ص ۴۹)

اهل سنت علی رغم اعتقاد به افضلیت علی علیه السلام بر همه یا لاقلاً برخی از دیگر صحابه^۱ استدلال شیعه بر احقیقت ایشان به خلافت را نمی‌پذیرند. فخر رازی در ردّ استدلال مذکور از اجماع مسلمانان در برتری پیامبران بر غیر پیامبران یاد کرده و بر اساس آن افضلیت علی علیه السلام بر پیامبران دیگر را نیز همانند پیامبر اسلام نادرست شمرده است؛ اما وی به نقل این اجماع بسنده کرده و هیچ دلیل و مستندی بر این ادعا نمی‌آورد.^۲ گروهی دیگر سعی کرده‌اند دلالت «انفسنا» بر امام علی علیه السلام را محل تردید قرار داده و استعمال (انفس) را به معنای خویشاوند، هم‌نژاد و هم‌کیش می‌شمرند و در نتیجه این آیه را الزاماً دلیل بر افضلیت علی علیه السلام بر همگان ندانسته‌اند.^۳ این در حالی است که همراه آوردن یک خویشاوند و یا هم‌نژاد و یا هم‌کیش اضافه بر حضرت زهرا سلام الله علیها و حسنین (ع) هیچ ضرورتی نداشته و به علاوه مشارکت با پیامبر (ص) در چنین امر مهمی که به منظور تمییز حق از باطل صورت گرفته خود بیانگر وجه اطلاق نفس پیامبر بر علی علیه السلام است.^۴

عرفا نیز از تعبیر «انفسنا» در این آیه بر اتحاد نفس علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه واله استدلال کرده‌اند و از سوی دیگر نفس پیامبر نیز به هنگام مباحله با روح القدس متصل شده و همین امر موجب هراس نجرانیان شد؛^۵ بنابراین حقیقت محمدی در جریان مباحله در صورت ولایت علوی تجلی یافت که ختم ولایت مطلقه کلیه به شمار می‌آید.^۶ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: در بررسی آیه مباحله در منابع تفسیری و تاریخی و حدیثی به اهمیت این ماجرا و این آیه در اندیشه اسلامی دست می‌یابیم. این منابع همگی بر حضور اهل‌بیت در این ماجرا تأکید کرده و نزول این آیه را از فضایل ایشان شمرده‌اند؛ گرچه همگی بر ارتباط مباحله به ماجرای خلافت تأکید نکرده‌اند. در این بین متکلمان و مفسران شیعه بیشترین مباحث را در اثبات افضلیت اهل‌بیت و نیز سزاوری امام علی (ع) در خلافت بعد از پیامبر در ذیل این آیه و نیز در منابع کلامی مستقل گردآورده‌اند.

منابع

- ۱/ ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۴۱۵ق.
- ۲/ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، اسدالغابه، سوریه، دارالکتاب، بی‌تا.
- ۳/ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، الكامل فی التاریخ، سوریه، دارالکتاب، ۱۴۰۷ق.
- ۴/ ابن حجر، احمد بن علی، الصواعق المحرقة، بدون سایر مشخصات.
- ۵/ ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ۶/ ابن شهر آشوب، ابوعبدالله محمد، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۲ق.
- ۷/ ابن عاشور، محمداطاهر، التحریر و التنویر، تونس، انتشارات التونسیه، بی‌تا.
- ۸/ ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- ۹/ ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، البدایه و النهایه، بیروت، دارالکتب، ۱۴۱۸ق.
- ۱۰/ ابوحنبل اندلسی، ابوعبدالله محمد، البحرالمحیط، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۳ق.
- ۱۱/ ابوهلل عسکری، حسن بن عبدالله، معجم الفروق اللغویه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ق.
- ۱۲/ بحرانی، سید هاشم، البرهان، تهران، انتشارات البعثه، ۱۴۱۵ق.
- ۱۳/ بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوارالتزیل، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۴۱۰ق.

۱. (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۵ - ۱۷)

۲. (فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۴۸)

۳. (آلوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۰۲ و ۳۰۳)

۴. (طوسی، ج ۲، ص ۴۸۵)

۵. (قاسمی، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۱۱۳)

۶. (قمش‌ای، ص ۴۴۶ - ۴۵۲)

- ۱۴/ جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بی‌جا، مکتبه الباز، بی‌تا.
- ۱۵/ جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۶/ قیصری رومی، محمد داود، شرح فصوص الحکم، تعلیقات: سید جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵
- ۱۷/ حبری، حسین بن حکم، تفسیر حبری، قم، آل البیت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۸/ حسکانی، ابوالقاسم، شواهد التنزیل، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۹/ حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۰/ رشیدرضا، محمد، المنار، قاهره، دارالمعرفه، بی‌تا.
- ۲۱/ زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، اساس البلاغه، دمشق، دارالشعب، ۱۹۶۰ ق.
- ۲۲/ زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، الفائق، بیروت، دارالمعرفه، به کوشش: علی محمد البجاوی - محمد أبو الفضل إبراهيم، بی‌تا.
- ۲۳/ زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، الکشاف، قم، نشر البلاغه، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۴/ سیوری، فاضل مقداد، شرح باب حادی عشر، بی‌جا، انتشارات مصطفوی، ۱۳۷۰ ش.
- ۲۵/ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
- ۲۶/ صادقی تهرانی، محمد، تفسیر الفرقان، تهران، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
- ۲۷/ طباطبایی، محمد حسین، المیزان، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۸/ طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۹/ طبری، ابن جریر، جامع البیان، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
- ۳۰/ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷ ش.
- ۳۱/ طوسی، محمد بن جعفر، التبیان، بیروت، احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ۳۲/ فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ ق.
- ۳۳/ فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، دارالملاک، ۱۴۱۹ ق.
- ۳۴/ قاسمی، جمال الدین، محاسن التأویل، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ ق.
- ۳۵/ قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۸ ق.
- ۳۶/ کتاب مقدس، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۸ م.
- ۳۷/ گنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایه الطالب، بدون سایر مشخصات.
- ۳۸/ ماسینیون، لویی، مباحله در مدینه، تهران، انتشارات رسالت، ۱۳۷۸ ش.
- ۳۹/ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی،
- ۴۰/ مشهدی، میرزا محمد، کنز الدقائق، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۰ ق.
- ۴۱/ مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، وزارت ارشاد، بی‌تا.
- ۴۲/ مطرزی، ناصرالدین، المغرب فی ترتیب المعرب، سوریه، مکتبه اسامه بن زید، بی‌تا.
- ۴۳/ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، قم، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
- ۴۴/ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، قم، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
- ۴۵/ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، مسار الشیعه، قم، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
- ۴۶/ میبیدی، رشیدالدین، کشف الاسرار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ ش.
- ۴۷/ واحدی نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد، اسباب النزول، قاهره، دارالحدیث، بی‌تا.
- ۴۸/ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۵ ق.

مباحله پیامبر (ص) جلوه‌گاه حقانیت اسلام^{۱-۲}

مدینه اولین باری است که میهمانانی چنین غریبه را به خود می‌بینند. کاروانی متشکل از شصت میهمان ناآشنا که لباس‌های بلند مشکی پوشیده‌اند، به گردنشان صلیب آویخته‌اند، کلاه‌های جواهرنشان بر سر گذاشته‌اند، زنجیرهای طلا به کمر بسته‌اند و انواع و اقسام طلا و جواهرات را بر لباس‌های خود نصب کرده‌اند.

وقتی این شصت نفر برای دیدار با پیامبر، وارد مسجد می‌شوند، همه با حیرت و تعجب به آنها نگاه می‌کنند. اما پیامبر بی‌اعتنا از کنار آنان می‌گذرد و از مسجد بیرون هم هیات میهمان و هم مسلمانان، از این رفتار پیامبر، غرق در تعجب و شگفتی می‌شوند. مسلمانان تاکنون ندیده‌اند که پیامبر مهربانان به میهمانان بی‌توجهی کند.

به همین دلیل، وقتی سرپرست هیات مسیحی، علت بی‌اعتنایی پیامبر را سؤال می‌کند، هیچ‌کدام از مسلمانان پاسخی برای گفتن پیدا نمی‌کنند.

تنها راهی که به نظر همه می‌رسد، این است که علت این رفتار پیامبر را از حضرت علی بپرسند، چرا که او نزدیک‌ترین فرد به پیامبر و آگاه‌ترین، نسبت به دین و سیره و سنت اوست. مشکل، مثل همیشه به دست علی حل می‌شود. پاسخ او این است که:

«پیامبر با تجملات و تشریفات، میانه‌ای ندارند؛ اگر می‌خواهید مورد توجه و استقبال پیامبر قرار بگیرید، باید این طلاجات و جواهرات و تجملات را فرو بگذارید و با هیاتی ساده، به حضور ایشان برسید.»

این رفتار پیامبر، هیات میهمان را به یاد پیامبرشان، حضرت مسیح می‌اندازد که خود با نهایت سادگی می‌زیست و پیروانش را نیز به رعایت سادگی سفارش می‌کرد.

آنان از این که می‌بینند، در رفتار و کردار، این همه از پیامبرشان فاصله گرفته‌اند، احساس شرمساری می‌کنند.

میهمانان مسیحی وقتی جواهرات و تجملات خود را کنار می‌گذارند و با هیاتی ساده وارد مسجد می‌شوند، پیامبر از جای بر می‌خیزد و بگرمی از آنان استقبال می‌کند.

شصت دانشمند مسیحی، دور تا دور پیامبر می‌نشینند و پیامبر به یکایک آنها خوشامد می‌گوید. در میان این شصت نفر، که همه از پیران و بزرگان مسیحی نجران هستند، «ابوحارثه» اسقف بزرگ نجران و «شرحبیل» نیز به چشم می‌خورند. پیداست که سرپرستی هیات را ابوحارثه اسقف بزرگ نجران، برعهده دارد. او نگاهی به شرحبیل و دیگر همراهان خود می‌اندازد و با پیامبر شروع به سخن گفتن می‌کند: «چندی پیش نامه‌ای از شما به دست ما رسید، آمدیم تا از نزدیک، حرف‌های شما را بشنویم.»

پیامبر می‌فرماید: «آنچه من از شما خواسته‌ام، پذیرش اسلام و پرستش خدای یگانه است.»

و برای معرفی اسلام، آیاتی از قرآن را برایشان می‌خواند.

اسقف اعظم پاسخ می‌دهد: «اگر منظور از پذیرش اسلام، ایمان به خداست، ما قبلاً به خدا ایمان آورده‌ایم و به احکام او عمل می‌کنیم.»

پیامبر می‌فرماید: «پذیرش اسلام، آثار و علایمی دارد که با آنچه شما معتقدید و انجام می‌دهید، سازگاری ندارد. شما برای خدا فرزند قائلید و مسیح را خدا می‌دانید، درحالی که این اعتقاد، با پرستش خدای یگانه متفاوت است.»

اسقف برای لحظاتی سکوت می‌کند و در ذهن دنبال پاسخی مناسب می‌گردد. یکی دیگر از بزرگان مسیحی که اسقف را درمانده در جواب می‌بیند، به یاری‌اش می‌آید و پاسخ می‌دهد:

۱. نویسنده: سید مهدی شجاعی

۲. منبع: ماهنامه موعود جوان شماره ۱۶

«مسیح به این دلیل فرزند خداست که مادر او مریم، بدون این که با کسی ازدواج کند، او را به دنیا آورد. این نشان می‌دهد که او باید خدای جهان باشد.»
پیامبر لحظه‌ای سکوت می‌کند.

ناگهان فرشته وحی نازل می‌شود و پاسخ این کلام را از جانب خداوند برای پیامبر می‌آورد. پیامبر بلافاصله پیام خداوند را برای آنان بازگو می‌کند: «وضع حضرت عیسی در پیشگاه خداوند، همانند حضرت آدم است که او را به قدرت خود از خاک آفرید...»^۱

و توضیح می‌دهد که «اگر نداشتن پدر دلالت بر خدایی کند، حضرت آدم که نه پدر داشت و نه مادر، بیشتر شایسته مقام خدایی است. درحالی که چنین نیست و هر دو بنده و مخلوق خداوند هستند.»

لحظات بکنندی می‌گذرد، همه سرها را به زیر می‌اندازند و به فکر فرو می‌روند. هیچ یک از شصت دانشمند مسیحی، پاسخی برای این کلام پیدا نمی‌کنند. لحظات به بکنندی می‌گذرد؛ دانشمندان یکی یکی سرهایشان را بلند می‌کنند و درانتظار شنیدن پاسخ به یکدیگر نگاه می‌کنند، به اسقف اعظم، به شرحبیل؛ اما.. سکوت محض.
عاقبت اسقف اعظم به حرف می‌آید:

«ما قانع نشدیم. تنها راهی که برای اثبات حقیقت باقی می‌ماند، این است که با هم مباحله کنیم. یعنی ما و شما دست به دعا برداریم و از خداوند بخواهیم که هرکس خلاف می‌گوید، به عذاب خداوند گرفتار شود.»
پیامبر لحظه‌ای می‌ماند. تعجب می‌کند از اینکه اینان این استدلال روشن را نمی‌پذیرند و مقاومت می‌کنند. مسیحیان چشم به دهان پیامبر می‌دوزند تا پاسخ او را بشنوند.

در این حال، باز فرشته وحی فرود می‌آید و پیام خداوند را به پیامبر می‌رساند. پیام این است:
«هرکس پس از روشن شدن حقیقت، با تو به انکار و مجادله برخیزد، [به مباحله دعوتش کن] بگو بیایید، شما فرزندانان را بیاورید و ما هم فرزندانمان، شما زنانان را بیاورید و ما هم زنانمان. شما جان‌هایتان را بیاورید و ما هم جان‌هایمان، سپس با تضرع به درگاه خدا رویم و لعنت او را بر دروغگویان طلب کنیم.»^۲
پیامبر پس از انتقال پیام خداوند به آنان، اعلام می‌کند که من برای مباحله آماده‌ام. دانشمندان مسیحی به هم نگاه می‌کنند، پیداست که برخی از این پیشنهاد اسقف رضایتمند نیستند، اما انگار چاره‌ای نیست.
زمان مراسم مباحله، صبح روز بعد و مکان آن صحرای بیرون مدینه تعیین می‌شود.

دانشمندان مسیحی موقتا با پیامبر خداحافظی می‌کنند و به اقامتگاه خود باز می‌گردند تا برای مراسم مباحله آماده شوند. صبح است، شصت دانشمند مسیحی در بیرون مدینه ایستاده‌اند و چشم به دروازه مدینه دوخته‌اند تا محمد با لشکری از یاران خود، از شهر خارج شود و در مراسم مباحله حضور پیدا کند.
تعداد زیادی از مسلمانان نیز در کنار دروازه شهر و در اطراف مسیحیان و در طول مسیر صف کشیده‌اند تا بیننده این مراسم بی‌نظیر و بی‌سابقه باشند.

نفس‌ها در سینه حبس شده و همه چشم‌ها به دروازه مدینه خیره شده است.
لحظات انتظار سپری می‌شود و پیامبر درحالی که حسین را در آغوش دارد و دست‌حسن را در دست، از دروازه مدینه خارج می‌شود. پشت‌سر او تنها یک مرد و زن دیده می‌شوند. این مرد علی است و این زن فاطمه.
تعجب و حیرت، همراه با نگرانی و وحشت‌بر دل مسیحیان سایه می‌افکند.
شرحبیل به اسقف می‌گوید: نگاه کن. او فقط دختر، داماد و دو نوه خود را به همراه آورده است.

۱. «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون». آل عمران (۳)، آیه ۵۹.

۲. «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم، فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهتل فنجعل لعنتالله علی الکاذبین». آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

اسقف که صدایش از التهاب می لرزد، می گوید:

«همین نشان حقانیت است. به جای این که لشکری را برای مباحله بیاورد، فقط عزیزان و نزدیکان خود را آورده است، پیداست به حقانیت دعوت خود مطمئن است که عزیزترین کسانش را سپر بلا ساخته است.»

شرحبیل می گوید: «دیروز محمد گفت که فرزندانمان و زنانمان و جانهایمان. پیداست که علی را به عنوان جان خود همراه آورده است.»

«آری، علی برای محمد از جان عزیزتر است. در کتابهای قدیمی ما، نام او به عنوان وصی و جانشین او آمده است...»

در این حال، چندین نفر از مسیحیان خود را به اسقف می رسانند و با نگرانی و اضطراب می گویند:

«ما به این مباحله تن نمی دهیم. چرا که عذاب خدا را برای خود حتمی می شماریم.»

چند نفر دیگر ادامه می دهند: «مباحله مصلحت نیست. چه بسا عذاب، همه مسیحیان را دربر بگیرد.»

کم کم تشویش و ولوله در میان تمام دانشمندان مسیحی می افتد و همه تلاش می کنند که به نحوی اسقف را از انجام این مباحله بازدارند.

اسقف به بالای سنگی می رود، به اشاره دست، همه را آرام می کند و درحالی که چانه و موهای سپید ریشش از التهاب می لرزد، می گوید:

«من معتقدم که مباحله صلاح نیست. این پنج چهره نورانی که من می بینم، اگر دست به دعا بردارند، کوهها را از زمین

می کنند، در صورت وقوع مباحله، نابودی ما حتمی است و چه بسا عذاب، همه مسیحیان جهان را دربر بگیرد.»

اسقف از سنگ پایین می آید و با دست و پای لرزان و مرتعش، خود را به پیامبر می رساند. بقیه نیز دنبال او روانه می شوند.

اسقف در مقابل پیامبر، با خضوع و تواضع، سرش را به زیر می افکند و می گوید: «ما را از مباحله معاف کنید. هر شرطی که داشته باشید، قبول می کنیم.»

پیامبر با بزرگواری و مهربانی، انصرافشان را از مباحله می پذیرد و می پذیرد که به ازای پرداخت مالیات، از جان و مال آنان و مردم نجران، در مقابل دشمنان، محافظت کند.

خبر این واقعه، بسرعت در میان مسیحیان نجران و دیگر مناطق پخش می شود و مسیحیان حقیقت جو را به مدینه پیامبر سوق می دهد.

آیه مباهله، سند افتخار شیعه^۱

«فمن حَاجَك من بعد ما جَاءَكَ من العلم فقل تعالو ندع ابناؤنا وابناء کم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکذبین» پس هر کس بعد از دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده است با تو به ستیز و محاجه بر خیزد (و از قبول حق شانه خالی کند) بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم و شما فرزندان خود را و ما زنان خود را بخوانیم و شما زنانتان را و ما نفوس خود را بخوانیم و شما نفوستان را پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

یکی از ادله شایستگی اهل بیت پیامبر(ص) برای جانشینی آن حضرت آیات قرآنی است که در شأن این بزرگواران نازل شده است. یکی از این آیات، آیه معروف مباهله (آیه ۶۱ سوره آل عمران) است.

مباهله در اصل از ماده «بهل» به معنای رها کردن و قیدو بند را از چیزی بر داشتن است. به همین جهت، حیوانی را که به حال خود واگذارند و پستانش را در کیسه قرار ندهند تا نوازش بتواند به آزادی شیر بنوشد، باهل می خوانند. ابتهال به معنای تضرع و واگذاری کار به خداست. مباهله، از نظر مفهوم متداول که در آیه فوق گرفته شده، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است.

بعضی بهل را به معنی لعن گرفته اند. طبق این نظریه درباره ابتهال دو قول وجود دارد.

۱- ابتهال به معنای التعان یعنی یکدیگر را لعنت کردن.

۲- بهله الله یعنی لعنه الله.

شأن نزول:

در مورد شأن نزول آیه مباهله از ابن عباس وقتاده و حسن روایت شده است که چون پیامبر اکرم(ص) مسیحیان را به مباهله دعوت کرد، از وی تاصبح فردا مهلت خواستند؛ و چون به بزرگان خود مراجعه و با آنها مشورت کردند، اسقف آنان گفت: فردا بنگرید: اگر محمد(ص) با اهل و فرزندش آمد، از مباهله بپرهیزید؛ ولی اگر با اصحابش آمد، پس مباهله کنید که کاری از او ساخته نیست.

نگاهی تاریخی به مباهله:

بخش باصفای نجران با هفتاد دهکده تابع آن در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است. در آغاز طلوع اسلام، این نقطه تنها منطقه مسیحی نشین حجاز بود که به عللی از بت پرستی دست کشیده، به آئین مسیح گرویده بودند. پیامبر(ص) به موازات مکاتبه با سران دول جهان و مراکز مذهبی، نامه‌ای به اسقف نجران ابوحارثه نوشت و طی آن ساکنان نجران را به آیین اسلام دعوت کرد. مضمون نامه چنین است:

به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب؛ از محمد پیامبر و رسول خدا به اسقف نجران. خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را حمد و ستایش می کنم و شما را از پرستش بندگان به پرستش خدا دعوت می نمایم. شما را دعوت می کنم که از لایت بندگان خدا خارج شوید و در ولایت خداوند وارد آید؛ و اگر دعوت مرا نپذیرفتید، باید به حکومت اسلامی مالیات و جزیه بپردازید در غیر این صورت، به شما اعلام خطر می شود. نمایندگان پیامبر وارد نجران شده، نامه پیامبر(ص) را به اسقف نجران دادند. وی نامه را به دقت خواند و برای تصمیم گیری در این باره شورایی مرکب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد. یکی از افراد طرف مشورت «شرجیل» بود که به عقل و درایت و کاردانی معروفیت داشت. وی گفت: ما مکرر از پیشوایان مذهبی خود شنیده ایم که روزی منصب نبوت از نسل اسحاق به فرزندان اسماعیل انتقال خواهد یافت و هیچ بعید نیست محمد، که از اولاد اسماعیل است، همان پیغمبر موعود باشد. بعد از سخنان شرجیل، شورا نظر داد که گروهی به عنوان هیئت نمایندگی نجران به مدینه برود تا از نزدیک با محمد صلی الله علیه و آله تماس گرفته و دلایل نبوت

او را مورد بررسی قرار دهد. بدین ترتیب، شصت تن از داناترین مردم نجران انتخاب گردیدند که در رأس آنها سه پیشوای مذهبی قرار داشت:

۱- ابو حارثه بن علقمه، اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم و حجاز بود.

۲- عبدال مسیح، رئیس هیئت نمایندگی که به عقل و کاردانی شهرت داشت.

۳- ایهم که فرد کهنسال و شخصیت محترم ملت نجران به شمار می‌رفت.

مشروح جریان مباحله و نیز مذاکرات پیامبر اسلام با هیئت مسیحی در کتاب گرانسنگ «اقبال» سید بن طاووس ذکر شده است. در این مقال به ذکر گوشه‌ای از آن که به جریان مباحله منجر می‌شود، اکتفا می‌گردد. پیامبر اسلام (ص): من شما را به آیین توحید و پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می‌کنم.

نمایندگان نجران: اگر منظور از اسلام، ایمان به خدای یگانه جهان است، ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام او عمل می‌کنیم. پیامبر (ص): اسلام نشانه‌هایی دارد. برخی از اعمال شما حاکی است که به اسلام واقعی نگرویده‌اید. چگونه می‌گویید خدای یگانه را می‌پرستید؟ در صورتی که صلیب را می‌پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی‌کنید و برای خدا فرزند معتقدید.

نمایندگان نجران: ما او را (مسیح) خدا می‌دانیم، زیرا او مردگان را زنده کرد و بیماران را شفا بخشید و از گل پرنده ساخت و آن را به پرواز در آورد و تمام این اعمال حاکی است که او خداست.

پیامبر (ص): مسیح بنده خدا و مخلوق اوست که او را در رحم مریم قرار داد و این توانایی را خدا به او داده بود. نماینده نجران: آری، او فرزند خداست؛ زیرا مادرش مریم بدون اینکه با کسی ازدواج کند او را به دنیا آورد، پس ناگزیر پدرش باید همان خدای جهان باشد.

در این موقع، فرشته وحی نازل شد و به پیامبر خطاب کرد: به آنان بگو: وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی پایان خود، بدون اینکه دارای پدری و مادری باشد، از خاک آفرید؛ و اگر نداشتن پدر گواه بر این باشد که او فرزند خداست، پس حضرت آدم برای این منصب شایسته‌تر است، زیرا او نه پدر داشت و نه مادر. نمایندگان نجران: سخنان شما ما راقانع نمی‌کند.

در این هنگام، فرشته وحی نازل شد و فرمود: ای پیامبر، به کسانی که پس از روشن شدن جریان حضرت عیسی با تو مجادله و از قبول حق شانه خالی می‌کنند، بگو فرزندان و زنان و نزدیکان خود را گرد آوریم و به درگاه خدا ابتهال کنیم که بر دروغگویان نفرین و لعنت کند؛ یعنی هر نفرین که دامن گروه مقابل را گرفت، باطل بودن راه آنان را مشخص سازد و بدین جدال پایان دهیم.

مساله مباحله به این شکل شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت و راهی بود که صد درصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبری می‌کرد. مسلماً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است، زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نگردد، نتیجه‌ای جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت.

چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده‌ای بدون اطمینان به نتیجه در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؟ از اینرو، دعوت پیامبر به مباحله یکی از نشانه‌های صدق دعوت و ایمان قاطع اوست.

هنگامی که پای مباحله به میان آمد، نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا با بزرگان خود به مشورت بنشینند. نتیجه مشاوره آنها، که از یک نکته روان شناسی سرچشمه می‌گرفت، این بود که به طرفدارانشان دستور دادند: اگر مشاهده کردید محمد با جمعیت و جار و جنجال به مباحله آمد، نترسید و با او مباحله کنید، زیرا حقیقتی در کار نیست که متوسل به جارو جنجال شده است، ولی اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش که عزیزترین کسان اویند، به میعادگاه آمد، بدانید که پیامبر خداست و از مباحله با او پرهیزید که خطرناک است. وقت مباحله فرا رسید.

پیامبر و هیئت نجران توافق کرده بودند که مراسم مباحله در نقطه‌ای خارج از شهر مدینه در صحرا انجام گیرد. پیامبر گرامی اسلام از میان مسلمانان و بستگان خود تنها چهارتن را انتخاب کرد که عبارتند از: علی بن ابی طالب، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام؛ زیرا در میان مسلمانان نفوسی پاکتر و ایمانی استوارتر از نفوس و ایمان این چهارتن وجود نداشت. او فاصله منزل تا نقطه مباحله را با وضع خاصی پیمود. در حالی که حسین را در بغل داشت، دست حسن را گرفته بود و علی و زهرا (س) پشت سرش حرکت می‌کردند. به میدان مباحله گام نهاد. او پیش از ورود به همراهانش گفت: هرگاه دعا کردم، شما آمین بگویید. اسقف مسیحیان گفت: من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند بخواهند کوه از جا کنده می‌شود؛ و اگر این افراد نفرین کنند، یک مسیحی بر روی زمین باقی نمی‌ماند.

مسیحیان نجران بادیدن این صحنه از مباحله منصرف شدند و به مصالحه رضایت دادند. بر این اساس که هر سال دو هزار حله هر کدام به قیمت چهل درهم به مسلمانان داده و جزیه را رعایت کنند.

قویترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء

نظر به اهمیت این رویداد در تاریخ اسلام، بدیهی است باید افرادی در آن شرکت کنند که از شایستگی کافی برخوردار باشند؛ زیرا این رخداد در تاریخ دین اسلام ثبت خواهد شد. به همین جهت، پیامبر بزرگوار اسلام از میان کسان و اصحاب خود تنها چهار تن را انتخاب کرد که عبارتند از: حضرت علی بن ابی طالب، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام. از عایشه چنین نقل شده است: روز مباحله پیامبر اسلام چهار تن همراهان خود را زیر عبای مشک‌وارد کرد و این آیه را خواند: «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا».

زمخسری می‌گوید: سرگذشت مباحله و مفاد آیه آن قویترین دلیل بر فضیلت اهل کساء است.

نکات مهم آیه مباحله:

۱- مفسران و محدثان شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر نازل شده و پیامبر تنها فرزندان حسن و حسین و دخترش فاطمه و پسرعمش علی (ع) را به میعادگاه برد. بنابراین، منظور از «ابنائنا» در آیه منحصرًا حسن و حسین (ع) هستند. ابوبکر رازی می‌گوید: این آیه دلیل است که حسنین پسران رسول خدا (ص) هستند و فرزند دختر هم حقیقتاً فرزند انسان است. همانطور که منظور از «نساننا» فقط فاطمه (س) است. و نیز مراد از «انفسنا» فقط علی (ع) است، زیرا خود پیامبر که نمی‌تواند مراد باشد؛ چون او دعوت کننده است و معنی ندارد که انسان خود را دعوت کند، همیشه داعی غیر از مدعو است؛ پس حتماً مراد شخص دیگری غیر از نبی اکرم است. پس حتماً اشاره به علی (ع) است. زیرا هیچ کس نگفته جز علی و فاطمه و حسنین کسی در مباحله شرکت داشته است. این مطلب بر علو مکان وی و درجه‌ای که هیچ کس به آن راه نیافته، بلکه به نزدیک آن هم نرسیده است، دلالت دارد.

پیامبر به بریده اسلمی فرمود: ای بریده علی را دشمن مدار که او از من است و من از اویم. مردم از درختهای متفرق خلق شده‌اند و من و علی از یک درخت آفریده شده‌ایم.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری، در جلد سوم احقاق الحق، می‌گوید: مفسران در این مسأله اتفاق نظر دارند که «ابنائنا» اشاره به حسن و حسین و «نساننا» اشاره به فاطمه (س) و «انفسنا» اشاره به علی (ع) است. سپس در پاورقی همین کتاب نام شصت نفر از بزرگان اهل سنت را نقل می‌کند که گفته‌اند: آیه مباحله در مورد اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است. از جمله شخصیت‌هایی که این مطلب از آنها نقل شده عبارتند از:

۱- مسلم در کتاب صحیح، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲- احمد بن حنبل در مسند، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳- حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴- واحدی نیشابوری در اسباب النزول، ص ۶۸.

۵- ابن اثیر در جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۰.

- ۶- ابن جوزی در تذکره الخواص، ص. ۲۳
 ۷- زمخشری در کشف، ج ۱، ص ۳۷۰
 ۸- ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ج ۲، ص. ۵۰۹
 ۹- ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ص ۱۲۰
 ۱۰- قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۴۰.

در کتاب‌های روایی شیعه نیز این مساله جایگاهی خاص دارد. تنها به یک نمونه از آن اکتفا می‌کنیم. امام رضا(ع) در جلسه بحثی که در دربار مامون تشکیل شده بود، فرمود: خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباحله مشخص ساخته است...؛ این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت علیهم السلام پیشی نگرفته، فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن بر خور دار نبوده است.

آیه مباحله جز معرفی نزدیکتر افراد به رسول گرامی(ص) حاوی پیامهای دیگری است که فهرست‌وار اشاره می‌شود:

- ۱- استمداد از غیب بعد از به کارگیری توانایی‌های عادی.
 - ۲- زن و مرد دوشادوش هم و در کنار همدیگر مطرحند.
 - ۳- اگر انسان به هدف خود ایمان داشته باشد حاضر است حتی خودو نزدیکترین بستگانش را در معرض خطر قرار دهد.
 - ۴- در دعا کردن آنچه مهم است انگیزه‌ها و شخصیت‌هاست نه تعداد و کثرت جمعیت.
 - ۵- در مجالس دعا باید کودکان را شرکت داد.
 - ۶- کسی که منطق و استدلال و معجزه او را تسلیم به پذیرش حق نمی‌کند باید تهدید به نابودی شود.
 - ۷- دعا آخرین برگ برنده و سلاح مومن است.
 - ۸- استدلال را باید پاسخ داد، ولی مجادله و لجاجت را باید سرکوب کرد.
 - ۹- اگر شما محکم بایستید، دشمن به دلیل باطل بودن عقب نشینی می‌کند.
 - ۱۰- قوام و اساس دین به خاطر همین چند نفر است و گرنه پیامبر(ص) می‌توانست خود شخصا نفرین کند.
- خدا و پیامبر(ص) با این عمل به همه ما می‌فهماند که این افراد باران و نزدیکان رسول خدا(ص) در دعوت به حق و هدف او هستند و همراه او آماده استقبال از خطر بوده، ادامه دهنده حرکت اویند.

امضای قرارداد صلح بین دو طرف

هیات نمایندگی نجران از پیامبر در خواست کرد مقدار مالیات سالانه آنان در نامه نوشته شود و در آن نامه امنیت منطقه نجران از طرف پیامبر تضمین گردد. حضرت علی(ع) به فرمان پیامبر(ص) نامه زیر را نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نامه‌ای است از محمد(ص) رسول خدا به ملت نجران و حومه آن؛ حکم و داوری محمد(ص) در باره تمام املاک و ثروت ملت نجران این شد که اهالی نجران هر سال دوهزار لباس که قیمت هریک از چهل درهم تجاوز نکند، به حکومت اسلامی بپردازند. آنان می‌توانند نیمی از آن را در ماه صفر ونیم دیگر را در ماه رجب پرداخت کنند. هرگاه از ناحیه یمن جنگی رخ داد، باید ملت نجران به عنوان همکاری با دولت اسلامی، تعدادسی زره و سی اسب و سی شتر، به عنوان عاریه مضمونه، در اختیار ارتش اسلام بگذارند و پذیرایی از نمایندگان پیامبر(ص) در سرزمین نجران به مدت یک ماه به عهده آنان است. هرگاه نماینده‌ای از ناحیه وی به سوی آنان آمد، باید از او پذیرایی کنند. در مقابل جان و مال و سرزمین‌ها و معابد ملت نجران در امان خدا و رسول اوست. مشروط بر اینکه از همین اکنون از هر نوع ربا خواری خود داری کنند. در غیر این صورت ذمه محمد از آنان بری بوده و تعهدی در برابر آنان نخواهد داشت.^۱

داستان مباحله^۱

آیه مباحله:

(فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساائنا و نساائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین)(آل عمران: ۶۱).

«هرکس با تو پس از آن که آگاه شدی، به مجادله برخیزد، بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود و فرزندان شما را، زنان خود و زنان شما را، و جانهای خود و جانهای شما را و لعنت خدا بر گروه دروغگو بفرستیم».

مفسران می نویسند: پیامبر اسلام(ص) به موازات مکاتبه با سران دول جهان، و مراکز مذهبی نامه‌ای به اسقف نجران «ابوحارثه» نوشت و طی آن نامه ساکنان «نجران» را به آئین اسلام دعوت نمود اینک مضمون نامه آن حضرت:

«به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب (این نامه‌ای است) از محمد پیامبر و رسول خدا به اسقف نجران خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب و احمد را ستایش می‌کنم و شماها را از پرستش بندگان به پرستش خدا دعوت می‌نمایم، شما را دعوت می‌کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید و در ولایت خداوند وارد آئید، و اگر دعوت مرا نپذیرفتید (لااقل) باید به حکومت اسلامی مالیات(جزیه) بپردازید (که در برابر این مبلغ جزئی از جان و مال شما دفاع می‌کند) و در غیراین صورت به شما اعلام خطر می‌شود».^۲

و برخی از مصادر تاریخی شیعه اضافه می‌کند: پیامبر آیه مربوط^۳ به اهل کتاب را که در آن همگی به پرستش خدای یگانه دعوت شده‌اند، نیز نوشت.

نمایندگان پیامبر وارد نجران شده، نامه پیامبر را به «اسقف» دادند، وی نامه را با دقت هرچه تمامتر خوانده و برای تصمیم شورائی مرکب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد، یکی از افراد طرف مشورت «شرحیل» بود که به عقل و درایت و کاردانی معروفیت کامل داشت، وی در پاسخ اسقف چنین اظهار نمود، اطلاعات من در مسائل مذهبی بسیار ناچیز است، بنابراین من حق اظهار نظر ندارم و اگر در غیر این موضوع با من وارد شور می‌شدید، من می‌توانستم راه حل‌هایی در اختیار شما بگذارم.

ولی ناچارم مطلبی را تذکر دهم و آن این که: ما کرارا از پیشوایان مذهبی خود شنیده‌ایم: روزی منصب نبوت از نسل «اسحاق» به فرزندان «اسماعیل» انتقال خواهد یافت. و هیچ بعید نیست که «محمد» که از اولاد اسماعیل است، همان پیامبر موعود باشد.

شورا نظر داد که گروهی به عنوان «هیئتی از نجران» به مدینه بروند، تا از نزدیک با محمد(ص) تماس گرفته و دلائل نبوت او را بررسی کنند.

شصت تن از زبده‌ترین و داناترین مردم نجران انتخاب شدند و در راس آنان سه پیشوای مذهبی بود این سه تن عبارت بودند از:

۱ - «ابوحارثه بن علقمه» که اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود.

۲ - «عبدالمسیح» رئیس هیئت و به عقل و تدبیر و کاردانی معروف بود.

۳ - «ایهم» که فرد کهنسال و شخصیت محترم ملت نجران به‌شمار می‌رفت.^۴

۱. نویسنده: استاد جعفر سبحانی

۲. البدایه والنهایه: ص ۵۳ - بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۲۸۵.

۳. منظور آیه «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم...» (آل عمران: ۶۴) - بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۲۸۷.

۴. تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۶۶.

هیئت نجران، طرف عصر درحالی که لباسهای تجملی ابریشمی بر تن و انگشترهای طلا بر دست و صلیبها بر گردن داشتند، وارد مسجد شده به پیامبر سلام کردند، ولی وضع زننده و نامناسب آنان آنهم درمسجد، پیامبر را سخت ناراحت نمود. احساس کردند که از آنان ناراحت شده است، اما علت ناراحتی را ندانستند، فوراً با عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف که سابقه آشنائی با آنان داشتند، تماس گرفتند و جریان را به آنها گفتند آنان اظهار داشتند که حل این گره به دست علی بن ابی طالب (ع) است، آنان به امیرمومنان مراجعه کردند علی (ع) در پاسخ آنها چنین گفت: شما باید لباسهای خود را تغییر دهید، و با وضع ساده، بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید. در این صورت مورد احترام و تکریم قرار خواهید گرفت».

نمایندگان نجران با لباس ساده بدون انگشتر طلا، شرفیاب محضر پیامبر شده و سلام کردند، پیامبر با احترام خاص پاسخ سلام آنان را داد، و برخی از هدایائی را که برای وی آورده بودند، پذیرفت.

نمایندگان پیش از آن که وارد مذاکره شوند، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است، پیامبر اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند، بخوانند.^۱

سیره نویس معروف «برهان الدین حلبی» می نویسد: پیامبر به آنان گفت من شما را به آئین توحید و پرستش خدای یگانه، و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می کنم، سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان خواند.

آنان در پاسخ گفتند: اگر مقصود از اسلام ایمان به خدای یگانه است، ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل می نمائیم.

پیامبر در پاسخ آنان گفت: اسلام علائمی دارد چگونه می گوید خدای یگانه را پرستش می کنید در صورتی که شماها صلیب را می پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی کنید و مسیح را فرزند خدا می دانید.

نمایندگان نجران گفتند: آری او فرزند خداست زیرا مادر او مریم، بدون نزدیکی با کسی، او را به دنیا آورد، ناچار باید او فرزند خدا باشد در این موقع فرشته وحی بر پیامبر نازل شد و این آیه را آورد:

(ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون) (آل عمران: ۵۹).

تولد عیسی از مادر بدون آن که کسی با او نزدیکی کند، نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش او هم فوراً موجود شد (بنابراین ولادت مسیح بدون پدر دلیل بر الوهیت او نیست).

مسیحیان نجران در مقابل منطق وحی ناگزیر شدند راه مجادله در پیش گیرند و پیشنهاد مباحله داده اند، در آن موقع پیک الهی نازل شد پیامبر را نیز به مباحله مامور ساخت، طرفین به فیصله دادن مساله از طریق مباحله آماده شدند و قرار شد فردا همگی برای مباحله حاضر و آماده شوند.

وقت مباحله فرا رسید و قرار بود که مباحله در نقطه خارج از شهر مدینه در دامنه صحرا انجام گیرد پیامبر از میان مسلمانان و بستگان زیاد فقط چهار نفر را برای مباحله برگزید و این چهار تن جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود.

سران هیئت نمایندگی نجران با یکدیگر گفتگو می کردند و می گفتند اگر محمد با شکوه مادی به میدان مباحله وارد شود، اعتمادی به ادعای او نیست، و اگر به وضع ساده همراه عزیزانش گام در صحرای مباحله بگذارد، عمل او گواه بر اعتماد او به نبوت خویش است تا آنجا که عزیزان خود را به میدان مباحله آورده است، هنوز در این گفتگو بودند که چهره های معصومی برای آنان آشکار گشت همگی باهم گفتند این مرد به دعوت خود اعتقاد راسخ دارد و گرنه یک فرد دروغگو یا شاک عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی قرار نمی دهد و لذا با دیدن این وضع وارد شور شدند و از مباحله منصرف گشتند قرار شد هر سال مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سرانه) بپردازند و در برابر آن حکومت اسلامی از مال و جان آنان دفاع کنند.

عائشه می‌گوید: روز مباحله پیامبر اسلام چهارتن همراهان خود را زیر چادر مشکی رنگی، وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) زمخشری پس از بیان نکات آیه مباحله در پایان بحث می‌نویسد: سرگذشت مباحله و مفاد این آیه بزرگترین گواه بر فضیلت اصحاب کساء است و سندی زنده بر حقانیت آئین اسلام می‌باشد.

داستان مباحله بزرگترین سند فضیلت برای اهل پیامبر است زیرا الفاظ و مفردات آیه حاکی است که همراهان پیامبر در چه پایه‌ای از فضیلت قرار داشتند، زیرا پیامبر در این آیه، علاوه بر این که حسن و حسین علیهما السلام را فرزندان خود، و فاطمه (س) را یگانه‌زن منتسب به خاندان خویش می‌خواند، از شخص علی (ع) به عنوان «انفسنا» تعبیر می‌کند و آن شخصیت عظیم جهان انسانی را به منزله جان پیامبر می‌داند، فضیلتی بالاتر از این که یک شخص از نظر معنویت و فضیلت به پایه‌ای برسد که خداوند بزرگ او را به منزله جان و روح پیامبر بخواند.

آیا این آیه گواه برتری امیرمومنان بر تمام مسلمانان جهان نیست؟

از روایاتی که از پیشوایان مذهبی ما وارد شده است، استفاده می‌شود که موضوع مباحله اختصاص به پیامبر نداشته و هر فرد مسلمانی در مسائل مذهبی می‌تواند با مخالفان خود به مباحله برخیزد و شیوه مباحله و دعای آن در کتابهای حدیث وارد شده برای اطلاع بیشتر به کتاب «نورالثقلین» مراجعه فرمائید.^۱

در رساله حضرت استاد علامه طباطبائی (ره) چنین می‌خوانیم:

«مباحله یکی از معجزات باقی اسلام است و هر فرد با ایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام، می‌تواند در راه اثبات حقیقتی از حقائق اسلام با مخالفان خود به مباحله پردازد و از خداوند جهان درخواست کند که طرف مخالف، را کیفر بدهد و محکوم سازد.^۲»

در اینجا تذکر چند نکته لازم است:

گذشته بر این که تمام مفسران و دانشمندان شیعه، موضوع مباحله را در کتابهای خود آورده‌اند از میان علماء و دانشمندان اهل تسنن شصت نفر در کتابهای خود پیرامون این سرگذشت سخنانی گفته‌اند و نکاتی یادآور شده‌اند که برخی را یادآور می‌شویم:

۱ - مسلم بن حجاج در صحیح خود که دومین صحیح از صحاح ششگانه است، می‌نویسد:

«معاویه به سعد وقاص گفت: چرا علی (ع) را سب نمی‌کنی؟ جواب داد: به خاطر سه خصلتی که علی (ع) داشت و من آرزو می‌کنم که یکی از آنها را دارا بودم. او پس از سخنانی می‌گوید: هنگامی که آیه مباحله نازل گردید پیامبر علی (ع) و فاطمه و حسنین علیهم السلام را خواست وقتی همگی جمع شدند، پیامبر گفت: «اللهم هولاء اهلی» آنان اهل بیت من هستند.^۳

۲ - حاکم نیشابوری در مستدرک خود می‌گوید:

«اخبار متواتر از ابن عباس و غیره رسیده است که پیامبر دست علی و حسنین علیهم السلام را گرفت و فاطمه (س) را پشت سر قرار داد و رو به هیئت نمایندگی نجران کرد و گفت: «هولاء ابنائنا وانفسنا و نسائنا فهلموا انفسکم و ابنائکم و نسائکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین» .

«اینان فرزندان ما و زنان و جانهای ما هستند شما نیز برخیزید همانند آنها را بیاورید تا مباحله کنیم و لعنت خدا را بر گروه دروغگویان بفرستیم».^۴

۱ . نورالثقلین: ج ۱، ص ۲۹۲ - ۲۹۱.

۲ . در برخی از روایات اسلامی نیز به این موضوع تصریح شده است، به اصول کافی، کتاب دعا، باب مباحله، ص ۵۳۸ مراجعه فرمائید.

۳ . صحیح مسلم: ج ۷، ص ۱۲۰.

۴ . مستدرک ج ۳، ص ۱۵۰.

۳ - ثعلبی در تفسیر خود می‌نویسد:

«هنگامی که پیامبر وارد صحنه مباحله شد، حسین(ع) را در آغوش داشت و دست حسن(ع) را گرفته بود و دخت گرامی او فاطمه(س) پشت سر پیامبر و علی(ع) نیز پشت سر فاطمه گام بر می‌داشتند در این موقع اسقف نجران گفت: «یا معشر النصارى انى لارى وجوها لو سالوالله ان يزيل جبلا من مكانه لازاله فلا تبتهلوا فتهلكوا». «همکیشان من، من چهره‌های معصومی را مشاهده می‌کنم که اگر از خداوند بخواهند که کوهی را از بیخ بکند، خدا دعای آنان رامستجاب می‌کند، هرگز مباحله نکنید زیرا نابود می‌شوید»^۱.

۴ - زمخشری در کشف پس از نقل جمله‌هایی که از ثعلبی نقل کردیم، می‌گوید:

«اسقف نجران افزود: به خدائی که جان من در دست او است، نابودی اهل نجران نزدیک شده است. اگر مباحله کنید لباس انسانیت از بدن شما کنده می‌شود و به صورت حیوانات مسخ شده در می‌آئید و صحرا برای شما کانونی از آتش خداوند که ریشه مسیحیان نجران رامی‌کند»^۲.

۵ - ابن حجر از محدث معروف دارقطنی نقل می‌کند که امیرمومنان روز شورای عمر، برای برتری خود بر اعضاء شوری با آیه مباحله احتجاج کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که پیوند خویشاوندی وی با پیامبر از من نزدیک‌تر باشد، او را جان و نفس خود و فرزندان او را فرزندان خود و زن او را زنان خود معرفی کند؟ همه اعضاء شوری به تصدیق علی برخاسته و گفتند: نه هرگز جز تو کسی را به این خصوصیت سراغ نداریم.^{۳-۴}

۱. عمده ابن بطریق، ص ۹۵.

۲. کشف: ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. صواعق: ص ۱۵۴.

۴. منبع: ماهنامه مکتب اسلام

اهل بیت علیهم السلام و نزول قرآن^۱

مقدمه

اهل بیت(ع) از جمله محورهای عمده و نظرگاه های بارزند در احادیث اسباب نزول و جایگاه ایشان به عنوان مهمترین محورهای مطرح در اسباب نزول، شایان نگاه و تامل و تعمقی ویژه است. گذشته از این که اهل بیت(ع) در متن آیات قرآن، به صراحت، مخاطب خداوند قرار گرفته اند و به نص آیه تطهیر به افتخار طهارت و پاکیزگی نایل آمده اند و نیز در احادیث نبوی بارها مورد تکریم و تجلیل بوده و امت به رعایت حقوق ایشان توصیه و تشویق شده اند. چنانکه در قرآن کریم، مودت و دوستی ایشان پاداش زحماتی که پیامبر در ایفای رسالت خود متحمل شده، قرار گرفته است.

سخن در جایگاه و منزلت اهل بیت(ع) و رابطه و نسبت آنان با قرآن و نقش ایشان در تفسیر و تبیین معارف وحی و موضوعاتی از این دست، سخنی دیر پا و گسترده و دراز دامن است و ما در این نگرش کوتاه و تلاش عاجزانه، هرگز نمی توانیم مدعی نمایاندن آن همه جلالت و فضیلت و منزلت باشیم. بلی می توانیم تنها به زاویه ای از این افق دور دست و برکه ای از این دریای کران ناپیدا، نگاهی در حد وسع خویش داشته باشیم.

هدف ما، در این تحقیق تنها پرداختن به بخشی از اسباب نزول است که در شان اهل بیت(ع) عمومًا، یا علی(ع) خصوصًا نقل شده است و حتی در این زمینه نمی توانیم مدعی استقصا یا تحقیقی همه جانبه باشیم. مجال محدود این صفحات، تنها امکان ارائه نمونه هایی از اسباب نزول را خواهد داشت و سعی ما بر این است که در نمودن این نمونه ها بهترین ها و لازمترین ها را مطرح کنیم.

پیوند قرآن و اهل بیت(ع)

قبل از پرداختن به موضوع اسباب نزول وارده در باره اهل بیت(ع) شایسته است که از دیدگاهی عام، نگاهی به رابطه قرآن و اهل بیت داشته باشیم، چه این که چنین نگاهی می تواند در شناخت صحیح و سقیم روایات اسباب نزول، ملاکی در اختیار گذارد.

یعنی اگر رابطه نزدیک و جدایی ناپذیر قرآن و اهل بیت(ع) به صورت اصلی مسلم نزد عالمان شیعه و اهل سنت شناخته شود، زمینه برای پذیرش آن دسته از نقلها که ارزشی ویژه برای اهل بیت(ع) بیان می کند، هموارتر خواهد بود. باید دانست رابطه اهل بیت(ع) با قرآن، رابطه ای بسیار نزدیک و تنگاتنگ و ناگسستنی است که حقیقت آن در فهم نیاید و در وصف ننگند و دستیابی بر آن از توان ما بیرون و از حوزه علم و ادراک ما به دور است، چه این که رسیدن به این مهم، موقوف بر اهل بیت(ع) از سوی دیگر است که این از دسترس هر کسی جز معصوم، خارج است. به هر حال، پرداختن به این موضوع در حد مقدور نیز نیازمند رساله ای مجزا بلکه کتابی مستقل است و طرح آن در این نوشتار، صرفا به منظور یادآوری اصالت این پیوند و اهمیت آن در بررسی اسباب نزول وارده در شان اهل بیت(ع) است.

شایان توجه است که منابع ما در این تحقیق صرفا منابع شیعی نیست، بلکه بسیاری از آنها بر گرفته از کتابها و مجموعه های معتبر حدیثی عالمان عامه و مورد پذیرش آنان است.

پیش از آغاز سخن، یادآور می شویم که از دیدگاه ما، امام علی(ع) و دیگر امامان معصوم نور واحدند و آنچه بر اول آنان رواست بر آخر آنان نیز چنین است.

امام جعفر بن محمد صادق(ع) فرمود:

((ان الله علم نبيه التنزيل و التاويل فعلم رسول الله صلى الله عليه و آله عليا و علمنا)).

بدرستی که خداوند علم تنزیل و تاویل و را به پیامبرش آموخت، پس رسول خدا آن را به علی (ع) آموخت و علی نیز به ما آموخت.

علامه طباطبائی می نویسد: ((نسبت دادن آنچه در باره علی (ع) نازل شده است به دیگر امامان اهل بیت (ع)، بدان جهت است که همه آنان یکی بوده و امر آنان یکی است)).

بنابر این، آنچه از این پس در باره آن امام همام گفته می شود بر امامان دیگر نیز صادق است.

سخن در رابطه قرآن و عترت است که از سویی در کنار یکدیگر به گونه ای غیر قابل افتراق و انفکاک اند که پیامبر در حدیث مشهور ثقلین می فرماید:

((انی تارک فیکم خلیفتین (الثقلین) کتاب الله حبل ممدود ما بین السما... و الارض و عترتی اهل بیته و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض)).

من دو جانشیت و دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار خواهم گذارد: کتاب خدا (قرآن) که ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و خاندانم (اهل بیتم) و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن که کنار حوض کوثر بر من درآیند.

و در جای دیگر می فرماید: ((علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض)).

علی با قرآن و قرآن با علی است، هرگز جدا نخواهند شد تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

و نیز خطاب به علی (ع) می فرماید: ((سر فی حفظ الله و فی کفه و الله انک مع الحق و الحق معک)).

برو، در حفظ و حمایت خدا سوگند همانا تو با حق هستی و حق با تو همراه است.

این همراهی و عدم افتراق، بدان معناست که هدایت جستن از یکی بدون دیگری نا ممکن بوده و جایگاه این دو (قرآن و اهل بیت) در ایفای نقش هدایت یکی است و اهل بیت همواره چونان پیامبر به بیان و تفصیل اصول تشریح شده از سوی قرآن می پردازند.

از سوی دیگر، رابطه امام علی (ع) با پیامبر (ص) قابل نگرش است. پیامبر (ص) که قرآن بر قلب مبارک او نازل شد و کتاب از سوی حق تعالی به او تعلیم گردید و تنها عارف به قرآن بود، زیرا مخاطب آن بود، علی (ع) را برادر و وصی و خلیفه و وارث و شاهد و ولی پس از خویش خواند و نفس خویشش شمرد و او را هم گوشت و هم خون و هم ریشه خود دانست و در شهر علم و خانه حکمتش خواند و منزلت او را نسبت به خود همانند منزلت هارون نسبت به موسی اعلام فرمود.

از اوان ولادت، در آغوش خویشش پرورید و همیشه و در همه حال و همه جا همراه خویشش گردانید و در خانه و مسجد و منزلگاه وحی با او بود. هم در این زمینه، علی (ع) در خطبه قاصعه نهج البلاغه می فرماید: ((و قد علمتم موضعی من رسول الله - صلی الله علیه و آله - بالقراب القریب و المنزل الخصیص، وضعنی فی حجره و نا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسنی جسده و یشمنی عرفه... و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یامرنی بالاعتدال... به و لقد کان یجاور رسول الله صلی الله علیه و آله فی کل سنه بحرا... فإراه و لا یراه غیری... اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه. و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه - صلی الله علیه و آله - فقلت: یا رسول الله! ما هذه الرنه؟ فقال:

هذا الشیطان ایس من عبادته. انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر و انک لعلی خیر...)).

شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است و خویشاوندیم با او در چه نسبت است.

آن گاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویش جا داد و مرا در بستر خود می خوابانید، چنانکه تنم را به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید. و من در پی او بودم در- سفر و حضر- چنانکه شتر بچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای بر پا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت. هر سال در حرا... خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید... آن هنگام روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنیدم. من هنگامی که وحی بر او (ص) فرود آمد آوای شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ گفت:

((این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می شنوی آنچه من می شنوم، و می بینی آنچه من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می روی- و مومنان را امیری-)).

گاه پیامبر سر بر دامن علی(ع) نهاده، آیات وحی را فرا می گرفت. و هر آنچه خدایش تعلیم فرموده بود به او نیز می آموخت و هزار باب در هزار باب از علم و دانش بر او گشود. آیه ای از قرآن بر او فرود نیامد، جز آن که بر علی(ع) خواند و املا کرد و تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابهاش را به او تعلیم داد. و چنین بود که امام(ع) بر فراز منبر خطابه می فرمود: ((سلونی فوالله لا تسالونی عن شیء... الا اخبرتکم، سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و انا اعلم بلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل)).

بپرسید مرا پس سوگند به خدا نمی پرسید از چیزی جز آن که شما را خبر می دهم. بپرسید از کتاب خدا، پس به خدا قسم آیه ای نیست جز آن که می دانم در شب نازل شده است یا در روز، در دشت فرود آمده است یا در کوه.

یا در جای دیگر، قسم یاد می کرد: ((و الله ما نزلت آیه الا و قد علمت فیما نزلت و این انزلت ان ربی وهب لی قلبا عقولا و لسانا سوولا)).

سوگند به خدا آیه ای فرود نیامد جز این که دانستم در باره چه و کجا نازل شده است. همانا خدای من دلی اندیشور و زبانی پرسش گر به من بخشیده است.

روزی در مسجد کوفه خطاب به مردم فرمود: ((بپرسید از من، پیش از آن که مرا از دست دهید. بپرسید در باره کتاب خدا که سوگند به خدا آیه ای از قرآن نازل نشده جز آن که پیامبر(ص) بر من خواند و تاویلش را به من آموخت)).

ابن کوا از آن میان پرسید: آیاتی را که در نبود شما نازل می شد چگونه؟ فرمود: ((بلی، آنچه را که در غیاب من نازل می شد نگاه می داشت، پس چون بر او وارد می شدم می فرمود: ای علی، خدا این چنین و این چنین نازل فرمود. پس بر من از عایشه نیز روایت شده است که گفت: علی داناترین اصحاب پیامبر است نسبت به آنچه بر پیامبر نازل شده است.

آری علی(ع) با پیامبر بود و صحابت و قرابت با حضرتش را به نهایت حد کمال رسانید و با قرآن بود، زیرا حامل و حافظ قرآن و عالم و عارف به قرآن بود.

عبدالله بن مسعود گفت: ((همانا قرآن بر هفت وجه(حرف) نازل شده است و هر حرفی پشت و رویی دارد (ظهر و بطن) و علی بن ابی طالب، علم ظاهر و باطن نزد اوست)).

ابن عباس، این دانشمند امت و مفسر قرآن و داناترین مردم به کتاب خدا(به تعبیر قوم) علم خود و صحابه را در برابر علم علی(ع) چونان قطره ای از هفت دریا می داند.

امام محمد باقر، علیه السلام، می فرماید: ((هیچ کس جز علی بن ابی طالب و امامان پس از او قرآن را آن گونه که خداوند نازل فرموده، جمع نکرده و حفظ ننموده است)).

ابوالفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی، مولف الملل و النحل می نویسد: ((صحابه پیامبر اتفاق نظر داشتند بر آن که علم قرآن مختص اهل بیت است. از علی(ع) می پرسیدند: آیا شما اهل بیت پیامبر به چیزی اختصاص داده شده اید که

برای ما نباشد بجز قرآن؟ پس امام فرمود: ((نه، سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، جز به آنچه در پوشش شمشیر من است.)) (اشاره به کتابی است که در آن جای داده بود).

آن گاه شهرستانی می افزاید: ((این که صحابه، قرآن را بخصوص استثنا می کردند و نا آگاهی خود را از آن اقرار داشتند، دلیل بر این است که بر این اجماع و اتفاق داشته اند که قرآن و علم آن و تنزیل و تاویل آن، ویژه اهل بیت (ع) است.)) آری، براستی ایشان وارثان پیامبرانند و قرآن، میراث پیامبر است. و هم ایشان اهل ذکر و اهل قرآن اند که دیگران را خدای تعالی به سوال از ایشان مامور کرده است و به اقتدا و تمسک به آنان دستور داده است.

علی (ع) با قرآن بود و همان گونه که پیامبر فرموده بود هرگز از قرآن جدا نشد. جلوه این معیت و جدایی ناپذیری، آن گاه نمودار شد که پس از فرمان پیامبر با همه توش و توان و با تمام جسم و جان خویش در کنار قرآن ایستاد و به دفاع از کیان آن پرداخت و از حدودش پاسداری کرد.

در آغاز ردا بر دوش نیفکند تا آن که گردآوری و تدوین آن را به انجام رسانید. و سپس بر تبیین آن همت گمارد و بدین سان راه را بر تحریف دست اندازان و بازیگری باطل پردازان بست و در راه برپایی حدود و احکام و سنن و آداب قرآن کوشید و در جهت دفع فتنه ها و شبهه ها و تحریفات غالیان و تاویلات مبطلان و انتحالات جاهلان تا پای جان ایستاد و آن گونه که پیامبر فرموده بود بر اساس تاویل قرآن به قتال پرداخت.

گاه در صف صفین تیغ دو دم به روی مصحف دروغین آخته و برجبهه دروغ پردازان تاخته و دیگر زمان در مسجد پیامبر به تبیین معالم قرآن می نشست. او بود که همساز و همنا با قرآن به هدایت مومنان همت گمارد و امت پیامبر را امامت کرد.

قرآن بیان بود و علی (ع) مبین. قرآن هدایت بود و علی (ع) هادی. او قرآن صامت بود و این قرآن ناطق. او کتاب مبین بود و این امام مبین. و این چنین اند قرآن و اهل بیت، دو یادگار و خلیفه پیامبر، دو شادوش یکدیگر و پهلو به پهلو، تا آن گاه که در میعادگاه کوثر بر پیامبر درآیند.

جایگاه اهل بیت در قرآن

دومین جهت و محور در تخصیص اهل بیت (ع) به عنوان مهمترین سر فصل اسباب نزول، جایگاه ایشان در قرآن است. قرآن مجید، با آیات صریح و کنایات لطیف خود به جایگاه بلند امام علی (ع) و اهل بیت پیامبر، علیهم السلام، اشارت دارد. قرآن در جای جای خود، ندای حقانیت علی (ع) را سر داده و فضل او را اعلام داشته و در آیه آیه اش به صراحت یا کنایت، اوصاف او را بازگو می کند.

گاه او را ((نبا عظیم))، ((صراط مستقیم))، ((سابق بالخیرات))، ((من عنده علم الكتاب))، ((مومن بالله))، ((مجاهد فی سبیل الله))، ((حبل الله))، ((عروه الوثقی))، ((آورنده راستی))، ((تصدیق گر حق))، ((نور نازل به همراه پیامبر))، ((شاهد)) و ((تالی او))، ((اذن واعیه))، ((کسی که سینه او را خدا برای اسلام گسترش داده))، و ((کسی که جان خویش را در برابر مرضات خدا می فرود)) و... می نامد.

گاه از او و فرزنداننش با عنوانهایی چون: ((صادقون))، ((مطهرون))، ((فائزون))، ((متوسمین))، ((راسخون فی العلم))، ((سابقون))، ((مقربون))، ((متقون))، ((خاشعون))، ((مصطفون))، ((ابرار))، ((اولوالامر))، ((هلا الذکر))، ((وارثان کتاب))، ((آیات))، ((نذر))، ((امت هادی به حق))، ((بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسم))، ((خیر البریه)) و ((اولو الالباب)) یاد می کند.

ابن عباس می گوید:

((خدا در قرآن آیه ای نازل نفرمود که خطاب آن ((یا ایها الذین آمنوا)) باشد، جز آن که علی (ع)، امیر و شریف اهل آن آیه است.))

نیز عکرمه از ابن عباس نقل می کند:

((در قرآن آیه ای نیست که ((الذین آمنوا و عملوا الصالحات)) داشته باشد، جز آن که علی(ع) امیر و شریف آن است و کسی از اصحاب پیامبر نیست جز آن که خدا او را (در قرآن) مورد عتاب خویش قرار داده است. ولی علی(ع) را جز به نیکی یاد نفرموده است.)).

ابن عباس می گوید: ((آنچه در باره علی(ع) از کتاب خدا نازل شده است، در باره هیچ کس نازل نشده است.)).

و همو گفته است: ((در باره علی(ع) سیصد آیه نازل شده است.)).

مجاهد می گوید: ((نزل فی علی سبعون آیه لم یشرکه فیها احد.)).

در باره علی(ع) هفتاد آیه نازل شده است که هیچ کس در آنها با او شریک نیست.

امام علی(ع) خود(بنابر روایت عامه و خاصه) فرمود: ((نزل القرآن ارباعا، ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام و لنا کرائم القرآن.)).

قرآن، بر چهار گونه نازل شده است (آیات قرآن به چهار دسته تقسیم می شود): ربع آن در باره ما، ربعی در باره دشمنان ما و ربعی آداب و مثلها و ربعی واجبات و احکام است و فراهای بلند قرآن (کرائم القرآن) از آن ماست.

و روایاتی نزدیک به این مضمون از امام علی(ع) و دیگر امامان معصوم رسیده است.

از این روست که اسباب نزول وارده در باره اهل بیت(ع) و آیات نازل در باره ایشان، مورد توجه و نظر ویژه مصنفان و مفسران و محدثان (اعم از شیعه و سنی) قرار گرفته و جایگاه مهمی نزد ایشان داشته است. در این گونه

تالیفات (خصوصا در قرون اولیه اسلام) دهها کتاب با عنوانهایی چون: ((ما نزل فی علی(ع)) یا ((ما نزل فی اهل البیت(ع)) به چشم می خورد که بزرگانی چون: ثقفی (م ۲۸۳)، حبری (م ۲۸۶)، ابن شمون (قرن ۴)،

فرات کوفی(قرن ۴)، ابن ابی الثلج بغدادی (م ۵۲۳)، ابن ماهیار(م: ۳۲۸)، جلو دی بصری(م ۳۳۲)، ابو الفرج اصفهانی (م ۳۵۶)، حافظ ابو نعیم اصفهانی(م ۳۷۸)، جوهری(م ۴۰۱)، شیخ مفید (م ۴۱۳)، حافظ ابو نعیم اصفهانی(م ۴۳۰)،

حاکم حسکانی(قرن ۵) ابن فحام نیشابوری (م ۴۵۸)، ابن بطریق(م ۶۰۰) و دیگران به تصنیف آنها همت گمارده اند.

صدها مورخ و محدث و مفسر نیز در موسوعه های تفسیری و روایی و تاریخی خود (شیعی و سنی)، به نقل روایات اسباب نزول وارده در باره علی و اهل بیت(ع) کم و بیش پرداخته اند.

آیات نازل شده درباره اهل بیت

تعبیر نزول آیه در باره اهل بیت و خصوصا علی(ع) و آیات نازله در باره ایشان، تعبیری بسیار رایج و شایع است که در روایات اهل بیت(ع) و سخنان اهل تفسیر و حدیث در موارد فراوان و در ذیل دهها، بلکه صدها آیه قرآن به چشم می خورد. بررسی دقیق این مقوله نیازمند تحلیل و تحقیق در چندین زمینه است، از جمله:

الف- مقصود از نزول آیه در باره اهل بیت(ع).

ب- تاریخچه و سابقه تعبیر یاد شده در متون روایی و تفسیری.

ج- شمار آیات نازله در باره اهل بیت(ع).

د- دسته بندی آیات نازله در باره اهل بیت(ع) به دسته های ذیل:

۱- آیاتی که در باره ایشان نازل شده است.

۲- آیاتی که بر ایشان تاویل شده است.

۳- آیاتی که از باب جری و تطبیق بر ایشان منطبق شده است.

۴- آیاتی که شامل اهل بیت(ع) نیز بوده است.

ه- تفکیک میان آنچه در باره ایشان و غیر ایشان به طور مشترک نازل شده و آنچه در خصوص آنان است.

و- شمار هر یک از دسته های فوق آیات.

ز- علت عدم تصریح به نام علی(ع) در این آیات و...

ما در این جا قصد پرداختن به هیچ یک از زمینه های یاد شده را نداریم، تنها آنچه باختصار می توان گفت این است که همه آیات نازل در باره علی(ع) و فرزندان او که در شان ایشان سخن گفته و بر حق و منزلتشان تاکید و تصریح دارد، از چهار گونه خارج نیست.

۱- آیاتی که به مناسبت صدور عملی یا رویکرد واقعه ای نازل شده است، همچون آیه:

((و من الناس من یشری نفسه ابتغا... مرضات الله...)) (بقره ۲۰۷): که در ليله المبيت و به مناسبت خوابیدن علی(ع) در رختخواب پیامبر(ص) نازل شده است. و نیز مانند:

((اجعلتم سقایة الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر...)). توبه ۱۹:

که در جریان مفاخره و مناظره علی(ع) با عباس و شبیه و... فرود آمده است.

گفته اند این گونه آیات بر دیگران نیز قابل صدق است، زیرا ملاک، عموم لفظ و اطلاق آیه است و نه خصوص مورد سبب نزول.

۲- آیاتی که تنها علی(ع) یا ائمه(ع) بدان مقصودند و مصداقی جز ایشان نداشته و ندارد، همانند آیه ولایت که در واقعه بخشش انگشتری از سوی علی(ع) در رکوع نماز نازل شده و نیز مانند آیه تطهیر و مباحله و... روشن است که این دسته از آیات، قابل انطباق بر دیگران نیستند.

۳- پاره ای از آیات که علی یا اهل بیت، علیهم السلام، کاملترین و بارزترین مصداق آن هستند، گر چه مصداقی جز ایشان نیز داشته باشد.

تمامی آیاتی که با خطاب ((یا ایها الذین آمنوا)) آمده است، از این دسته است.

همچنانکه ابن عباس در سخنی که پیشتر از او آوردیم، گفته است.

((هیچ آیه ای در قرآن با خطاب ((یا ایها الذین آمنوا...)) نیامده است، جز این که علی(ع) امیر و شریف آن است.)).

۴- آیاتی که جز علی(ع) کسی بدان عملی نکرده است، مانند آیه نجوی.

اینک آنچه مورد نظر ما در این نوشتار است، تنها آن دسته از آیات است که دارای سبب نزول به معنای اصطلاحی آن بوده باشد. به این معنا که در زمینه وقوع واقعه ای و یا در پاسخ سوال مطرح شده ای از سوی مردم، بر پیامبر نازل شده باشد و این گونه آیات در هر یک از دسته های چهارگانه فوق وجود دارد.

پیش از ورود در این آیات، ذکر دو نکته دارای اهمیت می نماید:

۱- این که باید توجه داشت بسیاری از آیات، درباره علی(ع) نازل شده و دارای سبب نزول نیز بوده است، ولی اکنون به علل گوناگون، سبب نزول آن به دست ما نرسیده و از میان رفته است. و چه بسا بسیاری از آیاتی که اکنون در عداد آیات بدون سبب نزول به شمار می آید و اصلاً تاویل بر اهل بیت(ع) می شود، از این دسته باشد. بنابر این، نمی توان آیات دارای سبب نزول را منحصر در آنچه در دست است، دانست.

۲- از جهتی هدف اصلی علم اسباب نزول، به دست آوردن این مهم است که منظور از اشارات و کنایات فراوانی که در جای جای قرآن به چشم می خورد چه کسانی هستند و از سوی دیگر، در روایات پر شماری که از پیامبر(ص) رسیده است، بر مقصود بودن علی(ع) در بسیاری از آیات تصریح شده است.

مانند این آیه: ((ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات هم خیر البریه)) بینه ۶:

بنابراین آیاتی از این دست را (گر چه در شمار آیات دارای سبب نزول نیستند) با اطمینان بیشتر می توان نازل شده در باره اهل بیت(ع) دانست. اساساً همین که قرآن کریم به بهانه های گوناگون از ایشان تجلیل کرده است، خود با اهمیت

تر از نزول آیه به طور مستقیم در باره ایشان است. اکنون به موضوع اصلی بحث پرداخته و در حد مجال، آیات نازل در باره اهل بیت(ع) را که دارای سبب نزول اند می آوریم.

نخستین آیه از آیات مورد نظر، آیه ((مباهله)) است.

نزول آیه مباهله در شان اهل بیت (ع)

((فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع بنائنا و ابنائكم و نسائنا و نساككم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين)).

پس هر که در این امر (عیسی) با تو به بحث و مجادله برخیزد، با وجود این که آگاهی به این مساله (از جانب خدا) بر تو رسیده است، (راه بحث و مناظره فرو گذار و به مباهله برخیز) پس بگو: بیایید، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خودتان را فرا خوانیم، آن گاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در باره آیه مباهله نیز چون آیه ولایت، از زوایای گوناگونی بحث شده است، ولی از آن جا که در این تحقیق، تنها از زوایه سبب نزول به این آیه نگریسته می شود، طبعا بسیاری از گفته ها، نوشته ها و تحلیل هایی که در باره آیه مطرح است از غرض ما بیرون خواهد بود.

بنابر این، از مباحثی چون مساله امامت، اثبات ولایت علی(ع)، جایگاه مباهله در فرهنگ اسلامی، کیفیت مباهله، وقت مباهله، آداب مباهله و جز اینها، که در روایات معصومین(ع) آمده است، و دانشمندان اسلامی نیز به طور مستقل و یا به مناسبتی در تالیفات و مقالاتشان آورده اند، صرف نظر می کنیم و جز به قدر ضرورت، این مقوله ها را مطرح نخواهیم ساخت.

در مقدمه، نخست ارتباط این آیه با مساله ولایت و فضیلت اهل بیت(ع) را باجمالی یادآور می شویم.

ارتباط آیه مباهله با منزلت اهل بیت(ع)

بسیاری از دانشمندان عامه و نیز تمامی علمای امامیه، میان آیه مباهله، اهل بیت(ع) و منزلت آنان، ارتباطی وثیق و آشکار قائل شده اند. چنانکه در روایات ائمه معصومین(ع) بر این واقعیت تاکید شده است.

علی بن موسی الرضا(ع) در مجلس مامون برای اثبات فضیلت عترت(ع) بر سایر امت، به این آیه استدلال فرموده است: از امام(ع) سوال می شود: ((آیا خداوند ((اصطفا)) را در کتابش تفسیر کرده و توضیح داده است؟

امام(ع) پاسخ می دهد: آری، به طور صریح و روشن در دوازده مورد تفسیر کرده است.

آن گاه امام(ع) مواردی را یاد می کند و چنین ادامه می دهد:

اما مورد سوم: هنگامی است که خداوند پاکان را از میان خلقش برگزیده و پیامبرش را امر کرده که همراه با آن برگزیدگان، برای مباهله با اهل نجران، اظهار آمادگی کند و فرموده است: ((فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم...)).

عالمان حاضر در آن مجلس می گویند: مراد از ((انفس)) در آیه، خود پیامبر(ص) است و نه شخص دیگری. امام(ع) می فرماید:

((مقصود علی ابن ابی طالب (ع) است، به دلیل سخن پیامبر(ص) که در جریان بنو ولیع فرمود:

به سوی ایشان مردی را خواهم فرستاد مانند خودم و در آن جا مقصود پیامبر(ص)، علی بن ابی طالب(ع) بود.

بنابراین، در آیه نیز مراد از نفس پیامبر(ص)، علی(ع) و مقصود از ((ابنا...)) در آیه، حسنین، و مقصود از ((نسا...))، فاطمه(ع) است. زیرا خصوصیات در آیه منطبق بر آنان است و این فضلی است که هرگز برای بشریت بعد از

آنان نیامده و شرف بزرگی است که کسی در آن بر ایشان پیشی نگرفته است، چه این که علی(ع)، یعنی نفس پیامبر(ص) معرفی شده است)).

نظر مفسران اهل سنت درباره آیه مباحله

۱- علامه سید محمود آلوسی، در تفسیر رور المعانی می نویسد:

((هیچ مومنی در دلالت آیه بر فضل خاندان پیامبر(ص) تردید نمی کند و پندار ناصیها که این آیه دلالت بر فضل اهل بیت ندارد، هذیان و نشانه های از تماس با شیطان است.)).

۲- جار الله زمخشری:

((قویترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء... آیه مباحله است.)).

۳- فخر رازی:

((در درستی روایت آمدن پیامبر(ص) همراه علی و حسن و حسین و فاطمه برای مباحله بین اهل تفسیر و حدیث، شبه اتفاق است.)).

سپس روایتی را نقل می کند به این مضمون:

((پیامبر(ص) بعد از اجتماع آن افراد (اهل بیت)، آیه تطهیر را تلاوت کرده است.)).

جز این مفسران، دیگران نیز به دلالت آیه مباحله بر فضیلت اهل بیت(ع) تصریح کرده اند، که از مطرح ساختن همه آنها به دلیل مقدمی بودن این نگاه، می گذریم.

مفهوم مباحله

مباحله مصدر باب مفاعله است که نوعاً برای انجام گرفتن کاری بین دو یا چند نفر به کار می رود.

مباحله به معنای مختلفی دارد که از آن جمله ((نفرین فرستادن)) است. در این صورت، مباحله به معنای دور کردن از خود و خواستن هلاکت، برای طرف مقابل است. اما واژه ((ابتهال)) که در متن آیه آمده است، از ماده ((بهل)) به معنای دعا و اصرار در آن است که انسان به هنگام اضطرار، بدان روی می آورد و دعا در چنین حالتی مستجاب است، زیرا خداوند وعده اجابت را به مضطران داده است.

به هر حال، مراد ما از مباحله در این جا، همان وعده و قرار پیامبر اسلام(ص) برای اثبات حقانیت عقیده مقدس خویش، بانصرای نجران است که ایشان به دعا برخیزند و آنان نیز دعا کنند، هر کس بر حق نباشد مورد لعن خدای قرار گیرد و هلاک شود.

داستان مباحله

محققانی که ماجرای مباحله را بررسی کرده اند، به طور مبسوط از موقعیت جغرافیایی، نوع حکومت، مذهب مردم نجران، بناهای تاریخی آن دیار، انگیزه های اعزام گروه، شخصیت سیاسی و اجتماعی و مذهبی سران گروه اعزامی، کیفیت ورود آنان به مدینه، واکنش مردم مدینه، تاریخ مباحله و حتی در باره روزی که مباحله در آن واقع شده، بحث کرده اند. ما نیز گر چه به نقل تمام آنها نمی پردازیم لکن اشاره به برخی نکات، راهگشاست.

جریان مباحله، در کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ به گونه ای همسان نقل شده است.

بعد از فتح مکه که نور اسلام در همه جا پرتو افکن شد و قدرت و منطق اسلام بر کافران آشکار گشت، مردم آن دیار گروه گروه نزد پیامبر(ص) آمدند، بعضی اسلام آورده و برخی مهلت اندیشه بیشتر طلبیدند. از جمله آنان، مسیحیان نجران بودند که رئیس ایشان اسقفی به نام ((ابو حارثه)) بود و او همراه با سی مرد، که همگی از احبار و پیشوایان قوم خود بودند، در حالی که جامه های زیبا بر تن و چلیپهایی در گردن آویخته داشتند. به هنگام نماز وارد مدینه شدند، پس از این که نماز پیامبر(ص) پایان یافت، آنان رو به رسول خدا(ص) کرده، پرسیدند: نظر شما در باره عیسی چیست؟

پیامبر فرمود: عیسی بنده ای است که خداوند او را به پیامبری برگزید.

پرسیدند: ای محمد! آیا او پدری دارد؟.

فرمود: او از نکار زاده نشده است تا او را پدری باشد.

گفتند: هیچ مخلوقی را دیده ای که از نکار نباشد و پدر نداشته باشد!

در پاسخ این سوال، خداوند آیه فرستاد:

((ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم... فنجعل لعنه الله علی الکاذبین)).

پیامبر فرمود: چون شما حجت قبول نمی کنید و گفته ما را باور نمی دارید، بیایید تا مباحله کنیم، که خدای مرا خبر داده است عذابش را بر دروغگویان فرود می آورد.

پس از آن، نجرانیان به یکدیگر نگریسته، تصمیم گرفتند تا فردا را مهلت بخواهند و در آن مورد، اندیشه کنند. چون نظر اسقف را جویا شدند به آنان گفت: باید کیفیت آمدن پیامبر(ص) را در نظر بگیریم، اگر فردا بیاید و عامه صحابه پشت سر او باشند، از مباحله نهراسید و هیچ اندیشه نکنید، ولی اگر با خاصه فرزندان و خویشان خود آمد از مباحله با او پرهیز کنید.

چون بامداد بر آمد، صحابه در مسجد گرد آمدند و هر کسی انتظار داشت که رسول خدا او را صدا زند و همراه برد، اما آن حضرت فرمود: من از جانب خدا ماموریت دارم تا فقط خاصان خویش را از زنان، مردان و کودکان بدان جا برم، همانها که خدا به دعای ایشان عذاب فرستد. آن گاه علی و حسنین و فاطمه را فرا خواند و همراه برد تا به مکان مباحله رسیدند.

این منظره در نظر اسقف بسیار مهم آمد و گفت: به خدا قسم، من در چهره آنان، حقانیت و ایمانی می بینم که اگر بخواهند می توانند با دعایشان کوهها را از جا برکنند.

پیشوایان مردم مسیحی نجران، با این رخداد در برابر پیامبر(ص) با خشوع عرض کردند: ما برای مباحله حاضر نیستیم. پیامبر(ص) از آنان دعوت به اسلام کرد، اما آنان نپذیرفتند و سرانجام حاضر به قرار داد صلح شدند و پیمان بستند که هر سال دو هزار حله بپردازند.

پیامبر(ص) با پیشنهاد آنان موافقت کرد و دستور داد صلحنامه را نوشتند و مهر و امضا کردند و به این وسیله، داستان مباحله پایان پذیرفت.

دیدگاه عالمان شیعه و سنی در سبب نزول آیه مباحله.

چنانکه در داستان مباحله و سبب نزول آیه آوردیم، پیامبر(ص) از علی و فاطمه و فرزندان حسنین(ع) برای همراهی با خود در امر مباحله دعوت به عمل آورد.

همه بزرگان از فریقین، جز اندکی از اهل سنت در این امر اتفاق نظر دارند که برخی از آن دیدگاهها اشاره خواهیم داشت. برخی از مفسران چون: آلوسی، زمخسری و فخر رازی ادعای اتفاق کرده اند که کسی جز این چهار نفر همراه پیامبر(ص) نبوده است.

۱- آلوسی به نقل از سعد بن ابی وقاص می نویسد:

((پس از نزول آیه، پیامبر(ص)، علی و فاطمه و حسنین(ع) را خواند و سپس گفت:

خدایا اینانند اهل بیت من... و در نزد محدثان، حدیث مشهور و مورد اعتماد همین نقل است و روایت ابن عساکر از جعفر بن محمد که (همراهیان پیامبر(ص) ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فرزندان آنان بوده اند) خلاف روایت جمهور است.)).

۲- حافظ محمد بدخشانی، این روایت را با استناد به صحیح مسلم و صحیح ترمذی و سنن بیهقی نقل کرده است.

۳- ابن اثیر در اسد الغابه و سید شریف مرتضی و علامه بهبهانی در کتابهای خود نقل اتفاق کرده اند و در کتاب النص و الاجتهاد و نیز ملحقات احقاق الحق، بخش مهمی به این مطلب اختصاص یافته، که بزرگان از علمای اسلام، مصداق ((انفس، زنان و فرزندان)) را علی، فاطمه و حسنین(ع) دانسته اند و بس.

نور الابصار، العمده، اسباب نزول و احدی و بحار الانوار، حدیث را با همین بیان، نقل کرده اند.

در احتجاج علی(ع) با اصحاب شورا آمده است:

((شما را به خدا! آیا در میان شما کسی است که پیامبر(ص) دست او و همسرش و دو پسرش را گرفته باشد به هنگام مباحله با نصارا به همراه برده باشد؟ گفتند: نه.))

۴- ابن حجر در الصواعق المحرقة به نقل از دار قطنی آورده است: امیر مومنان(ع) در روز شورا فرمود:

((شما را به خدا سوگند بین شما کسی نزدیکتر از من به پیامبر(ص) هست که او را به منزله خود و فرزندان او را پسران خود و همسر او را نزدیکترین زن خاندانش به خویش خوانده باشد؟)).

گفتند: هیچ کس به پیامبر(ص) نزدیکتر از تو نیست.

مفسران شیعه به اتفاق نظر و مفسران عامه چون بیضاوی، نیشابوری، بر و سوی حقی، سیوطی، فخر رازی، ابن کثیر و... در کتابهای خود اعتراف کرده اند که همین چهار نفر همراه پیامبر(ص) و اصحاب مباحله بوده اند.

۵- سید شریف مرتضی(ره) در کتاب الشافی می گوید: بعضی ادعا کرده اند علی(ع) در مباحله حضور نداشته است، ولی این ادعا بسیار بی اساس است، زیرا روایات متواتر وجود دارد که پیامبر(ص) از علی و فاطمه(ع) دعوت کرده است. و اهل نقل و تفسیر بر این مطلب اتفاق دارند. معقول نیست کسی به خود امر کند و یا از خود دعوت نماید. پس در آیه ((و انفسنا))، مقصود فرد دیگری غیر از پیامبر(ص) است و آن فرد، کسی جز علی(ع) نبوده است، چنانکه مراد از ((نساننا)) و ابنائنا)) فاطمه و حسنین(ع) است.

۶- در صحیح مسلم آمده است: بعد از نزول آیه، پیامبر(ص) علی و فاطمه و حسنین را خواند و فرمود: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

ابن اثیر از تفسیر ثعلبی شبیه این روایت را آورده است.

۷- علامه بهبهانی در مصباح الهدایه برای بیان این جهت که چگونه ((انفسنا)) با این که صیغه جمع است، بر علی(ع) منطبق گردیده، می نویسد: ((آوردن جمع و اراده یک نفر در مقام تعظیم، امر رایج و شایعی است و در این مورد برای فهماندن و معرفی خاصترین اهل بیت و نزدیکترین و با فضیلت ترین آنان است و آوردن واژه جمع در آیه مباحله، بر این اساس است.

و اطلاق نفس پیامبر(ص) بر علی(ع)، نشانگر نزدیک بودن شخصیت علی(ع) به آن حضرت است. مقصود از ((انفسنا)) خود پیامبر(ص) نیست، زیرا اتحاد داعی و مدعو نادرست است، و امر کننده باید کسی غیر از امر شونده باشد.))

۸- بیضاوی می نویسد:

((پیامبر(ص) با حسنین که پیشاپیش او راه می رفتند و فاطمه و علی که پشت سر آن حضرت قدم بر می داشتند، برای مباحله آمدند.)).

۹- نیشابوری، روایتی را از عایشه نقل می کند و بعد از نقل کیفیت آمدن پیامبر(ص) برای مباحله و نقل جریان آیه تطهیر می نویسد:

۱۰- سید شرف الدین در النص و الاجتهاد می نویسد:

((همه مسلمانان می دانند که خداوند از میان تمام زنان، فاطمه(ع) و از تمام پسران، حسنین(ع) و از میان نفوس، علی(ع) را انتخاب کرد و هم آنان بودند که در آیه مباحله یادشان آمده است.)).

ابو مجتبی در پاورقی النص و الاجتهاد، نزدیک به پنجاه و هفت منبع از منابع تفسیری و روایی را با ذکر آدرس و جزئیات آورده است که همگی تطبیق آیه مباهله بر اهل بیت(ع) را مورد اذعان قرار داده اند. از میان نقلها و روایات، برای حسن ختام به روایتی از الفصول المختار اکتفا می کنیم.

شیخ مفید روایت را این گونه نقل می کند:

((مامون از علی بن موسی(ع) تقاضا کرد تا بزرگترین فضیلتی را که در قرآن برای علی(ع) آمده است، مطرح کند. امام(ع) بعد از تلاوت آیه مباهله ادامه می دهد:

پیامبر(ص)، حسن و حسین(ع) را که دو پسر پیامبرند و فاطمه(ع) را و امیر المومنین(ع) را که به منزله نفس ایشان بود دعوت کرد، چون کسی در پیشگاه خدا، با فضیلت تر از پیامبر(ص) نیست و پیامبر(ص) علی(ع) را به منزله نفس خویش شمرده است، پس علی(ع) نیز از چنان فضیلتی برخوردار است.

مامون پرسید: ((بنا...)) جمع است و پیامبر(ص) دو پسرش را آورده و ((نسانا)) جمع است و فاطمه را آورده است. چه مانعی دارد پیامبر خودش را دعوت کرده باشد و مراد از ((انفس)) علی نباشد که فضیلتی هم نخواهد بود؟ امام(ع) پاسخ می دهد:

این سخن درست نیست، زیرا دعوت کننده همیشه غیر از دعوت شونده است، چنانکه امر کننده باید غیر از امر شونده باشد. معنا ندارد کسی دعوت کننده خود باشد و زمانی که پیامبر(ص) برای مباهله کسی جز علی(ع) را دعوت نکرده باشد معلوم می شود مقصود از ((انفسنا)) در آیه مباهله، علی(ع) است.))

راویان حدیث مباهله

در میان راویان حدیث مباهله از صحابه چهره هایی چون: جابر بن عبد الله انصاری، برا... بن عازب، انس بن مالک، عثمان بن عفان، عبدالرحمان بن عوف، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عباس و ابی رافع مولی النبی(ص) دیده میشوند.

و از تابعان چون: شعبی، کلبی، و ابی صالر و از محدثان و مورخان و مفسران: مسلم، ترمذی، ابوالفدا...، سیوطی، زمخشری و فخر رازی... حضور دارند.

شیخ در امالی و علامه طباطبائی از کتاب سعد السعود، تالیف سید بن طاووس، اسناد روایات را آورده است که در میان آنها از طریق عامر بن سعد و عبد الرحمان بن کثیر به امام صادق(ع) و از طریق سالم بن ابی جعد به ابی ذر و ربیع به امام علی(ع) منتهی شده است.

شیخ مفید در الاختصاص، سبب نزول آیه مباهله را از محمد بن زرقان به موسی بن جعفر(ع) و از محمد بن منکدر، به امام صادق(ع) منتهی دانسته است، و تفسیر فرات از احوال که او از امام صادق(ع)... نقل حدیث کرده است.

متاسفانه در میان مفسران اهل سنت کسانی دیده می شوند که با وجود این نقلهای متعدد، هیچ اشاره ای به همراهان پیامبر(ص) در داستان مباهله نکرده و یا سعی در بی اعتبار نشان دادن این نقلها داشته اند.

تبیین برخی نکات سوال برانگیز حدیث مباهله گر چه تحقیق ما در آیه مباهله از زاویه سبب نزول آن است، اما نپرداختن به برخی نکات این روایت، می تواند صحت حدیث را زیر سوال ببرد!

یکی از سوالهای مطرح در حدیث مباهله این است که: حسن و حسین(ع) پسران دختر پیامبر(ص) هستند، به چه دلیل آنان را پسران پیامبر(ص) گفته اند، با این که پسر، منتسب به پدر و جد پدری است؟

پاسخ: اگر ما حدیث مباهله را از نظر سند و محتوا صحیح بدانیم، نفس عمل پیامبر(ص) خود بهترین دلیل بر این است که در فرهنگ دینی و در بینش پیامبر(ص) و مکتب وی، فرزندان دختری نیز فرزندان جد به شمار می آیند. علاوه بر این، در آیه:

((و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون... و زکریا و یحیی و عیسی...)).
عیسی (ع) از فرزندان ابراهیم (ع) به حساب آمده با این که عیسی (ع) از ناحیه مادر، منتسب به ابراهیم (ع) است.
در حدیثی، هارون از موسی بن جعفر (ع) می پرسد: به چه دلیل شما خود را ذریه پیامبر (ص) می دانید و حال این که فرزند دختر ایشان هستید؟ امام (ع) در پاسخ به آیه مباحله استدلال می کند و می فرماید:
تاویل ((ابنائنا)) حسن و حسین (ع) و ((نسائنا)) فاطمه (ع) و ((انفسنا)) علی بن ابی طالب (ع) است.
و در احتجاج علی (ع) با ابوبکر آمده که علی (ع) فرمود:

سوگند به خدا، ای ابی بکر! پیامبر (ص) من و اهل من و فرزندانم را برای مباحله همراه برد یا تو و اهل و فرزندان تو را؟
گفت: شما و اهل و فرزندان تو را.

اشکالهای تفسیر المنار به حدیث مباحله.

المنار برای مخدوش ساختن حدیث مباحله می نویسد:

((روایاتی که داستان مباحله را بیان می کند، همگی همراه بودن علی و فاطمه و حسنین (ع) با پیامبر (ص) را نیز نقل می کنند و مستند به شیعه است و مقصود شیعه از طرح این روایات مشخص است و آنان چنان از این روایات ترویج کرده اند، که در نوشته های اهل سنت نیز رایج شده است!)).

تامل در لحن گفتار و استدلال المنار، نشانه های تعصب و پیشداوری و خروج از مبانی علمی حدیث شناسی را برملا می سازد.

در منطق المنار، شیعه به عنوان شیعه بودن باید مورد رد و انکار قرار گیرد، چه سخنش صحیح باشد و چه نباشد! او می نویسد: ((مقصود شیعه مشخص است))، یعنی شیعه در صدد است که با این حدیث، منزلت علی (ع) را اثبات کند. بنابر این، حرفش را نباید پذیرفت! اگر بنا باشد که ما در مسائل علمی و عقیدتی این گونه داوری کنیم، پس باید به اهل کتاب حق بدهیم که دلایل پیامبر اسلام (ص) را نپذیرند، زیرا پیامبر هر دلیلی که می آورد برای اثبات حقانیت رسالت خود است. در نظر اهل کتاب، پیامبر متهم است که همه تلاشهایش ساختگی و در جهت تثبیت فکر و ایده خود است!

از نویسندگان المنار باید پرسید که آیا براستی این گونه داوری را در سایر موارد می تواند بپذیرد!

علاوه بر این، نقل کنندگان روایات، از محدثان و صاحبان جوامع روایی چون مسلم و ترمذی بوده و برخی از آنان بعد از نقل، آن را تلقی به قبول کرده اند و مورخان بسیاری آن را پذیرفته و تایید نموده اند و مفسران بزرگی بدون هیچ گونه رد و یا اعتراض و تشکیکی آن را آورده اند.

باید دید که منظور المنار از شیعیانی که در مصدر حدیث مباحله قرار دارند، چه کسانی هستند؟ آیا منظور ایشان کسانی چون: سعد بن ابی وقاص، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس و دیگران از صحابه، یا تابعین اند که از اشخاصی چون: ابو صالر، کلبی، سدی و شعبی نقل کرده اند؟

در این صورت، به المنار گفته می شود: اگر بنا شود این گونه راویان از سلسله سند احادیث حذف شوند، دیگر سیره و سنتی قابل قبول بر جای نمی ماند. تنها وجهی که برای ادعای المنار می توان تصویر کرد این است که چون محتوای حدیث مطابق ذوق نویسندگان نبوده، راویان آن را شیعه شمرده است و البته به نظر ایشان، شیعه بودن راوی برای رد حدیث کافی است!

اشکال دوم المنار

المنار می گوید: شیعه معتقد است که از لفظ ((نسائنا)) فاطمه و از ((انفسنا)) علی اراده شده است، ولی هیچ عرب زبانی چنین استعمالی را نمی پذیرد، خصوصا با وجود این که پیامبر (ص) چندین همسر داشته، چگونه ممکن است از ((نسائنا)) دختر ایشان اراده شده باشد!

احتمال می رود منشا این اشکال المنار بعضی از روایات چون روایت جابر باشد، که گفته است: ((نسائنا)) فاطمه و ((انفسنا)) علی(ع) است. در حالی که معنای ((نسائنا)) و ((انفسنا)) فاطمه و علی نیستند و شیعه هم چنین نمی گوید، بلکه رور استدلال به حدیث مباهله بر منزلت اهل بیت این است که پیامبر(ص) ((نسائنا)) فرمود و کسی جز فاطمه(ع) را نیاورد. پس روشن می شود که مصداق ((نسائنا)) فاطمه(ع) است و همچنین ((انفسنا)) فرمود و کسی جز علی(ع) را نیاورد، معلوم می شود مصداق ((انفسنا)) علی(ع) است.

به عبارتی می توان گفت پیامبر(ص) جز علی و فاطمه و حسنین(ع)، صدیقی برای ((انفسنا، نسائنا و ابنائنا)) سراغ نداشت تا به مباهله دعوت کند. علاوه بر این، پس از دعوت فرموده: بار خدایا اینان اهل بیت من هستند. اما این که المنار مدعی است: ((هیچ عرب زبانی چنین استعمالی ندارد))، این کلام موجب رد روایات فراوانی است که در این زمینه وارد شده است و باعث رد روایان بسیاری است که ائمه علم و بلاغت و اساتید علم بیان در میان آنان به چشم می خورند. از جمله آنان زمخشری است که می نویسد:

((این حدیث قویترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء... و برهانی روشن بر درستی نبوت پیامبر(ص) است.)).

او بدون هیچ گونه تامل و اعتراضی این روایت را نقل کرده است.

از سوی دیگر، اگر همراهان پیامبر(ص) در ماجرای مباهله، از مصدق ((بنائنا)) و ((نسائنا)) و ((انفسنا)) نباشند، معنایش این است که فرمان خدا مورد عمل پیامبر(ص) قرار نگرفته و او به جای اطاعت از دستور خدا، کسان دیگری را به میل خویش برای مباهله دعوت کرده است!

اشکالات بی اساس و بی پایه دیگری نیز در المنار ذکر شده که نیازی به آوردن آنها نیست و هر خواننده ای در می یابد که این سخنان بر خاسته از تعصب و تلاشی در جهت ایستادگی در برابر حقیقتی بزرگ است، که همان دلالت آیه مباهله بر افضلیت اهل بیت (ع) باشد.

در پایان، صاحب المنار چون کوشش خود را بیهوده دیده، به روایتی نادر و شاذ استناد کرده است، تا نزول آیه مباهله را در باره اهل بیت(ع)، مورد تشکیک قرار دهد.

روایت ساختگی، در مقابله با حدیث مباهله

روایتی که المنار بدان اشاره دارد، روایتی است که ابن عساکر در تاریخ دمشق از ابو عبد الله محمد بن ابراهیم، او از ابوالفضل بن کریدی، او از ابوالحسن عتیقی، او از ابو الحسن دار قطنی، او از ابو الحسن احمد بن قاج، او از محمد بن جریر طبری نقل کرده است که او گفت: سعید بن عنبسه رازی، بر ما املا کرد که هیثم بن عدی برای ما گفت: شنیدم از جعفر بن محمد از پدرش در باره این آیه (آیه مباهله) که پیامبر ابوبکر و فرزندانش، عمر و فرزندانش، عثمان و فرزندانش و علی و فرزندانش را برای مباهله آورد.

همین روایت را سیوطی نیز در تفسیر آیه مباهله به نقل از ابن عساکر آورده است.

این حدیث از نظر سند و متن، غیر قابل اعتماد است و به شکلی روشن می نماید که از سوی توجیه گران خلافت خلفا، ساخته شده است تا فضیلت مخصوص اهل بیت(ع) و دلیل شایستگی علی(ع) را به سایر خلفا تعمیم دهند.

در سند حدیث یاد شده، دو راوی غیر موثق شده اند. نخست سعید بن عنبسه رازی و دوم هیثم بن عدی است. در مورد نفر اول، ابن ابی حاتم رازی، مولف الجرر و التعديل گفته است: ((پدرم از او شنید، ولی حدیث نکرد و گفت در باره او نظر است (فیه نظر) و نیز عبد الرحمان گفت: از علی بن الحسین شنیدم که او گفت: از یحیی بن معین شنیدم که در باره او گفت: او را نمی شناسم. سپس گفته شد او از ابی عبیده حداد حدیث ((و الان)) را نقل کرده است، گفت: این یکی کذاب است. و نیز عبد الرحمان حدیث کرد از علی بن الحسین شنیدم که می گفت: ((سعید بن عنبسه)) کذاب است و نیز از پدرم شنیدم که گفت او راست نمی گفت.)).

اما هیثم بن عدی به اتفاق علمای رجال، کذاب است.

ابن ابی حاتم می گوید: ((از یحیی بن معین در باره او سوال شد، او گفت: از اهل کوفه است و ثقه نبوده و کذاب است! از پدرم نیز در باره او پرسیدم گفت: متروک الحدیث است)).

ابن حجر عسقلانی، رجال شناس بزرگ نیز در مورد او از بخاری، یحیی بن معین، ابو داوود، نسائی، ابن مدین، ابو زرعه، عجلی، ساجی، احمد، حاکم و نقاش نقل کرده که او را غیر موثق یا کذاب یا متروک الحدیث یا تدلیس گر در اخبار، یا روایت کننده احادیثی منکر، دانسته اند. محمود بن غیلان نیز گفته است:

((احمد، یحیی بن معین، ابو خیثمه، ابن سکنی، ابن شاهین، ابی جارود، و دار قطنی او را در عداد ضعفا به شمار آورده اند)).

بنابراین، روایت ابن عساکر، اولاً شاذ و مخالف با همه روایات معتبری است که در این زمینه وارد شده و در سند آن، دو راوی ضعیف و غیر موثق وجود دارد و به همین جهت، مورد اعراض مفسران واقع گردیده است و متکلمان شیعی و سنی نیز اشاره ای به این حدیث ندارند.

عجیب این که روایت یاد شده از امام جعفر صادق (ع) از پدرش امام محمد باقر نقل شده است. شگفتا! چگونه این حدیث را امام صادق یا امام باقر (ع) فرموده، ولی هیچ یک از محدثان، و محققان شیعی آن را روایت نکرده اند. با این که برخی از آن محدثان تمام روایاتی را که به معصومین (ع) نسبت داده شده است در کتابهای خود نقل کرده اند و تنها به نقل روایاتی که اطمینان به صحت آن داشته اند بسنده نمی کردند و چه بسا در مواردی نسبت به صحت روایتی توقف کرده و از تایید و تکذیب آن خودداری نموده اند و یا آن را حمل بر تقیه کرده اند.

اکنون چگونه این حدیث در هیچ موسوعه روایی شیعی وجود ندارد.

اما محتوا و مدلول این روایت:

اولاً، این دسته بندی و ترتیب (ابوبکر و فرزندان، عمر و فرزندان، عثمان و فرزندان، علی و فرزندان) بسیار شگفت می نماید، چه این که این ترتیب دقیقاً مطابق با اوضاع سیاسی است که پس از پیامبر (ص) شکل گرفت، و از سوی حکومت‌های اموی و عباسی مورد ترویج واقع گردید.

براستی چگونه همین ترتیب در همه رویدادها در زمان پیامبر (ص) به طور اثنافق رعایت شده و هیچ گاه عثمان بر ابوبکر یا عمر در کلام و نوشته، پیشی نگرفته است و همین طور در مورد سه نفر دیگر؟ آیا این ترتیب مورد نظر پیامبر (ص) بوده است و یا بر حسب اتفاق و تصادف؟ آیا چنین تصادف و اتفاقی ادعایی برای یک فرد محقق منصف و تحلیلگر، شک برانگیز نیست؟

بی تردید باید گفت این ترتیب و شماره گذاری از سوی جریانهای سیاسی ترسیم شده و پس از آن، وقایع نگاران و روایت پردازان و تاریخ سازان به عنوان ماموریت و یا گرایشهای درونی بر این سیاست گردن نهاده و به ثبت آن کمک کرده اند.

ثانیاً، چگونه ممکن است پیامبر (ص) ابوبکر و فرزندان... را برای مباحله فرا خوانده باشد، و بزرگان صحابه را که دارای جایگاهی بلند و سابقه ای درخشان در جهاد در راه خدا و نصرت پیامبر (ص) بوده اند، نادیده انگارد! آیا این تنقیص و نادیده گرفتن خدمات و مجاهدات آنان نیست؟

حال آن که در آن میان، بزرگانی چون: عباس عموی پیامبر (ص)، سلمان، ابوذر، عمار، مقداد و سعد بزرگ قبیله خزرج، حذیفه، ابو عبیده و از زنان، چون صفیه عمه پیامبر (ص) و ام هانی دختر عموی پیامبر (ص) نیز بوده اند، که پیامبر آنان را دعوت به مباحله نکرد.

علاوه بر این که این سه نفر برتری اصحاب پیامبر (ص) نیز نبود اند.

نشانه های ذکر شده و قراین دیگری که وجود دارد، نشانه ای روشن بر ساختگی بودن روایت نقل شده از سوی ابن عساکر است.

نتیجه:

آیه مباحله در باره پیامبر(ص)، علی، فاطمه و حسنین(ع)، همان گونه که مورد اتفاق شیعه است، مورد پذیرش قریب به اتفاق اعلام اهل سنت نیز می باشد.^۱

www.aftabemehr.ir

و گروه دروغگو هلاک می‌شد^۱

روز مباحله پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم

همه را در شهر به انتظار گذاشتیم و راه افتادیم. این موضوع برایشان آن قدر مهم بود که یکی دو ماه منتظرمان باشند. هر کدام از ما اسب یدکی همراه خودش آورد تا در راه نماییم.

همه چیز از آن نامه شروع شد. و آرامش کلیسای مرکزی و هفتاد آبادی اطرافش را به هم ریخت. سرمان به زندگی خودمان گرم بود. زمین هامان حاصل خیز بود. اوضاع تجارتمان به راه.

بازرگانان دیگر سرزمین‌ها، نجران را با اسم می شناختند. کلیسا برای خودش جاه و جلالی به هم زده بود. حتی معبدی با اسم کعبه در شهر، قد علم کرده بود برای برابری با عبادتگاه معروف مکه؛ ولی از تقدیر نمی شود گریخت. روزی نامه ای به دست اسقف اعظم رسید که با نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب شروع شده بود و اهل نجران با به سه پیشنهاد به فکر فروبرد. نوشته بود: «من شما را از عبادت بندگان به عبادت خدا فرا می خوانم. اگر دعوتم را نپذیرفتید باید جزیه بدهید و اگر از این هم روی گردان شدید شما را به جنگ اخطار می دهم.» خبرش را داشتیم مکه را فتح کرده بود اصلا در بسیاری از موارد پیروز میدان های جنگ بود.

اما فکر نمی کردیم ما را هم به دین خود بخواند. به هر حال اسقف همه را برای مشورت جمع کرد و نامه را خواند. سرلشکر نجران طرفدار جنگ بود. ولی نیروی نظامی ما از پس آنها بر نمی آمد. رابط خارجی نجران گفت کافی ست به آنها نزدیک شویم و چنین وانمود کنیم که تسلیم آنهایم و افرادی را به سرزمین های همسایه بفرستیم تا نیروی کمکی بیاورند آن وقت تا پشت در خانه اش برویم و غافلگیرش کنیم. سکوت مردم شکست اما صدای حارثه ابن اثال همه را خاموش کرد. اکثر مردم او را می شناختند. به خیر خواهی و دانش و فراست مشهور بود.

وقتی از رسا بودن صدایش مطمئن شد فرازی از انجیل را خواند که در آن از پیامبر تازه با نام احمد سخن به میان آمده بود.

دو مقام دار بعد از اسقف از کار حارثه خشمگین شدند که زحمات چند صد ساله کلیسا را در چند لحظه بر باد داد. آنها هر کجای کتاب های مقدس را که مصلحت بود می خواندند. حارثه صاف رفته بود سراغ قسم ممنوعه کتاب، باید فکری دیگر می کردند. بگو مگوها شروع شد. باید با حرف هاشان سپر می گرفتند. و تیر می زدند.

گفتند: احمد و محمد شاید دو نفرند.

گفتند: از کجا معلوم شاید هم مسیلمه (یکی از مدعیان دروغین پیامبر) پیامبر باشد.

گفتند: دو پسرش از دنیا رفته اند و او فرزندی ندارد تا جانشینش باشد در حالی که امیر پیروز از نسل اوست. و... حارثه گفت: کتاب های نازل شده بر پیامبران گذشته را بیاورید. آن دو گرما و خستگی را بهانه کردند و بحث به روز بعد موکول شد تا شاید ماجرا ختم به خیر شود.

اما فردای آن روز مردم پيله کردند و غوغا به راه انداختند و کتاب ها را خواستند. همه کتاب ها در یک مجلد جمع بود با نام جامعه و هر فراز از جامعه به یکی از شبهه ها پاسخ می داد.

مردم حرف های می شنیدند که برایشان تازگی داشت. ولی باز هم تصمیم نهایی با آن دو مقام دار بود. و آنها به این نتیجه رسیدند که اهلی سرزمینشان به دین خود باقی بمانند تا گروهی از بزرگان به مدینه بروند و درباره پیامبر تازه تحقیق کنند.

وقتی نزدیک مدینه رسیدیم گرد راه از سر و رو شستیم لباس های تازه تن کردیم و انگشترهای طلا به دست صلیبها را هم از روی لباس ها به گردن آویختیم غافل از این که پیامبر تازه اینها را ناخوش می دارد و این نکته را علی پسر عمویش به ما تذکر داد. آن هم وقتی که پیامبر جواب سلاممان را نداد و ما از علی دلپش را خواستیم. علی گفت: لباس های ساده بپوشید و برگردید. و ما چنان که گفته بود نزد پیامبر برگشتیم. و پیامبر با خوش رویی جواب سلاممان را داد. هدیه هامان را پیشکش کردیم پارچه های منقش را رد کرد و حله های ساده را پذیرفت و گفت تا سه روز پیش هر کس که می شد رفتیم و درباره اش به گفتگو نشستیم.

درمانده بودیم که چه کنیم. از یک طرف او را همان طور که در کتاب ها آمده بود یافته بودیم از طرف دیگر همه ما سردم داران سرزمینی بزرگ بودیم و با دین تازه موقعیتمان تغییر می کرد. نمی دانم چه کسی فکر مباحله را بر زبان ها انداخت قبلا شنیده بودیم که از قدیم دو گروه مخالف رو به روی هم می ایستادند و همدیگر را نفرین می کردند.

و گروه دروغگو هلاک می شد. ما هم چنین پیشنهادی به پیامبر تازه دادیم و او به راحتی پذیرفت روز رویارویی معین شد. قرار بود هر گروه با عزیزترین کسانش حاضر شود. در کاروان به این نتیجه رسیدم که اگر پیامبر تازه با یارانش آمد دروغ گوست ولی اگر خانواده اش را آورد باید از نفرینش ترسید.

صبح روز وعده بود و ما برای رفتن این پاو آن پا می کردیم. خبر آورده بودند از طلوع آفتاب منتظرمان نشسته است. می گفتند زنی جوان، دو کودک و پسر عمویش همراه اویند و مردم شهر دورترها به تماشا ایستاده اند.

می گویند خود کرده را تدبیر نیست و ما خود را در مهلکه ای بزرگ انداخته بودیم. در راه به هر که می رسیدیم ما را از نفرین بر حذر می داشت حتی یهودیان مدینه پیشنهاد می کردند زیر بار نفرین نرویم می گفتند چه بسا که شما هم مثل اقوام گذشته مسخ شوید.

رسیدیم. سایه بانی از پارچه روی دو درخت کنار هم انداخته بودند و او زیر سایه بان نشسته بود با همان افرادی که می گفتند. اوصافشان را در کتاب های مقدس یافته بودیم. آن دو مقام دار برای مذاکره می رفتند و می آمدند. سرشان به وقت کشی گرم بود

از انتظار خسته شده بودم کم کم ظهر شد. ولی ابرهای تیره آسمان را انباشت. رنگ آفتاب تغییر کدر و بلادی تند درختها را خم می کرد برگ هاشان می ریخت و و پرنده ها با سر به زمین می افتادند. برادر اسقف وقتی چنین دید فریاد زد: بس کنید. لج بازی هم حدی دار دو آن دو مقام دار سر جای خود میخکوب شدند و به افق خیره ماندند که هر لحظه تیره تر می شد از قبل هم می دانستیم پیامبر تازه راست می گوید. این بار برادر اسقف را فرستادیم تا پیامبر تازه را از نفرین باز دارد. رفت و با خبر خودش برگشت. جزیه را پذیرفتم و پسر عموی پیامبر را حکم قرار دادیم تا بین مان داوری کند.

دیگر با باقی قضایا کار ندارم خودم دیدم که برادر اسقف تا به حضور پیامبر رسید شهادت داد به پیامبری اش بعد مذاکره را آغاز کرد. می دانم آشوبی که در من است جز با چنین کاری التیام نمی یابد.^۱

مباحله، به روایت متون کهن^۱

اشاره:

در تاریخ ۲۳ ساله بعثت پیامبر اکرم و نبی معظم، روزهای بسیار مهم و سرنوشت سازی وجود دارد که هریک از رخدادهای آن به تنهایی برای اثبات حقانیت اسلام، نزد دوست و دشمن کافی است. یکی از این رویدادهای مهم و ممتاز «روز مباحله»^۲ است که در آن توحید، نبوت و امامت در کامل ترین چهره ها جلوه کرده و حقیقت ناب و نورانی خود را نشان داد. در این واقعه عظیم و رویداد سترگ، مسلمانان به حقایق پنهان از دین خود دست یافتند و فهمیدند که نام نورانی پیامبر خاتم (ص) و خاندان عزیز او در کتاب های آسمانی پیامبران پیشین آمده و همه انبیای سلف بشارت ظهور او را داده اند. آیا مسلمانان نباید چنین روزی را جشن بگیرند؟ روزی را که در آن نه تنها اهل کتاب به حقانیت اسلام اقرار و اعتراف کردند، بلکه کتاب های آسمانی از صحیفه حضرت آدم تا انجیل حضرت عیسی بن مریم (ع) گشوده و قرائت و نام های نورانی آل محمد (ص) از متن آن خوانده شده است و چنین حادثه ای شگرف و شگفت تنها یک بار در تاریخ بعثت پیامبر (ص) پیش آمده و هرگز تکرار نشد.

سخنی کوچک از حادثه ای بزرگ:

حادثه ای که به نام مباحله در تاریخ اسلام رخ داد و از برجسته ترین فضائل علی (ع) و اهل بیت (ع) و سند حقانیت پیامبر است، مربوط به سال های پس از فتح مکه و مکاتبات پیامبر اسلام با سران ادیان، قبایل و زمامداران برای پذیرش اسلام بود. از جمله نامه های رسول خدا (ص)، نامه ایشان به مسیحیان بود که آنان را به خداپرستی و ولایت خداوند دعوت کرد. هیئت بلند پایه ای از سوی آنان به مدینه آمد و چون درگفت و گوهای شفاهی به نتیجه ای نرسیدند، به پیشنهاد پیامبر، مباحله را پذیرفتند. قرآن کریم فرموده است: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین». روز موعود، مصادف با ۲۴ ذی حجه بود. تعداد مسیحیان را ده ها نفر (تا هفتاد نفر) نقل کرده اند که با هیئتی آراسته و با شکوه وارد مدینه شده بودند. قرار بود در روز تعیین شده، هر دو گروه، طرف مقابل را نفرین کنند که اگر باطل و ظالم اند دچار غضب الهی شوند. مسیحیان چون دیدند پیامبر اسلام (ص) تنها با چند تن از نزدیکان خود با حالتی سرشار از خشوع آمده است، از مباحله بیمناک شدند و او را صادق یافتند و با آن حضرت صلح کردند و قراری مبنی بر پرداخت «جزیه» به حکومت اسلامی امضا کردند که جریان و داستان آن به روایات متون کهن، آن هم عمدتاً از متون غیر شیعی - در همین مقاله - آمده است.

ویژگی های اعجاز مباحله:

داستان مباحله در منابع تاریخی و حدیثی فراوانی به صورت مفصل آمده و آن چه گذشت اشاره ای گذرا و کوتاه به آن حادثه فضیلت آفرین بود.^۳ مرحوم سید بن طاووس پس از گزارش مفصّلی که از رویدادهای این روز بزرگ می آورد، شانزده کرامت و معجزه مخصوص این روز را بر شمرده، می نویسد: «روز مباحله پیامبر اکرم (ص) با نصارای نجران، روز بزرگی بوده که در بر دارنده چندین معجزه و کرامت است از جمله:

۱. در این روز، خداوند جلّ جلاله برای اولین بار باب مباحله را که جدا کننده حق از باطل است، در آیین اسلام گشود، آن گاه که منکران برهان های روشن را نپذیرفتند.

۲. در این روز، سر بلندی خداوند و رسول او آشکار گردید، زیرا نصارای اهل کتاب واداره پذیرش ذلت، پرداخت جزیه و تسلیم فرمان و خواست نبوی (ص) شدند.

۱. نویسنده: عبدالحسین بزرگمهرنیا

۲. اسرار مباحله، محمدرضا انصاری، صص ۲۵۵-۲۵۷.

۳. فرهنگ غدیر، جواد محدثی، صص ۵۲۶-۵۲۸.

۳. روزمباهله روزی بود که سرا پرده های نیرو های الهی و قدرت نبوی برافراشته شد و افراد را فرا گرفت.
۴. روزمباهله، روزی بود که رسول خدا (ص) از مقامات بلند و اختصاصی اهل بیت (ع) پرده برداشت.
۵. روزمباهله، روزی بود که خداوند این حقیقت را روشن ساخت که امام حسن و حسین (ع) با وجود خردسالی از اصحاب رسول خدا (ص) و کسانی که در راه رسالت جهاد کردند، برای مباهله شایسته تر و سزاوارترند.
۶. روز مباهله، روزی بود که خداوند این نکته را آشکار ساخت که دخت بزرگوار رسول خدا، حضرت فاطمه زهرا (س) در مقام مباهله، از پیروان و افراد شایسته و مورد عنایت رسول خدا (ص) شایسته تر است.
۷. روزمباهله روزی بود که خداوند این حقیقت را بیان کرد که مولا علی بن ابی طالب (ع) جان و نفس رسول خدا و از معدن ذات و صفات اوست، اراده خدا است و اگر چه این دو بزرگوار از لحاظ صورت و ظاهر با هم متفاوت هستند اما در باطن و معنا در تمام فضیلت ها، وحدت دارند.
۸. روز مباهله، روزی بود که تا آن جا که ما از احادیث و روایات صحیح سراغ داریم هیچ روزی مشابه آن در تاریخ اسلام وجود ندارد.
۹. روزمباهله، روزی بود که زبان مدعیان بسته شد و خداوند آشکار ساخت که اهل بیت (ع) از تمامی تقرب جویندگان به او از راه اطاعت و عبادت، نزدیک او گرامی تر هستند.
۱۰. روز مباهله، روز تعیین «برهان صادقی» است که خداوند در آیات مقدس قرآن بدان دستور داده است.
۱۱. روزمباهله برای تصدیق صاحب نبوت از تحدی و همآورد طلبی قرآن رساتر و دلالت آن از تحدی رسول اکرم (ص) با قرآن آشکارتر است، زیرا مشرکان در برابر قرآن گفتند: «لو نشاء لقلنا مثل هذا؛ اگر می خواستیم ما نیز می توانستیم مشابه آن سخن را بگوییم». - اگر چه سخن آنان مدعا و بهتانی بیش نبود- اما نصارا در برابر مباهله اقدام به انکار آن نکردند و به خاطر ظهور حجت و نشانه های نبوت تسلیم شده و حاضر به مباهله نگشتند.
۱۲. در روزمباهله، خداوند با روشن کردن برتری اهل بیت (ع) که به صفات الهی آراسته بودند، آتش جنگ را خاموش کرد و جان مسلمانان را از رنج جهاد نگاه داشت.^۱ سید بن طاووس در پایان می نویسد: «روزمباهله، بزرگ تر از آن است که ما بدان اشاراتی داشتیم زیرا ما فقط بخشی از فضیلت های آن را که خداوند ما را بدان رهنمون شده بود، یادآور شدیم بنابراین این روز یکی از بزرگ ترین روزهای بشارت و گرامی ترین روزهای نیک بختی است از این رو شایسته است که در آن مجالس و محافلی برای تشکر از خداوند و ستایش او - جلّ جلاله - تشکیل گردد و نیز سزاوار است که در این روز به اندازه عزت و سربلندی اهل بیت (ع) بدان توجه شده و از آن تعظیم شود».^۲

معنای لغوی و اصطلاحی مباهله:

در کتاب «سیرت رسول الله» مباهله این گونه تعریف شده است: «اصل مباهلت آن بود که دو تن یا دو گروه، دعای بد کنند بر یکدیگر، پس هر یکی که ظالم باشد، حق تعالی وی را رسوا گرداند و نعمت و عذاب خود بر وی فرو فرستد و او و ذریت وی را متأصل بکند و مهلك گرداند».^۳ میبیدی در «کشف الاسرار» آن را چنین تعریف کرده: «مباهلت آن بود که دو تن یا دو قوم به کوشش مستقصی [نهایت کوشش] یکدیگر را بنفرینند و از خدای عزّ و جلّ لعنت خواهند از دو قوم برآنکه دروغ زنانند و «بهله» نامی است لعنت را. مباهلت، تباهل و ابتهال در لغت یکی اند و [خدا] خود تفسیر ابتهال در عقب لفظ بگفت: «فنجعل لعنة الله على الكاذبين».^۴ در «مجمع البحرين» مباهله، چنین معنا شده است: «مباهله آن است که دو

۱. اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج ۲، ص ۴۷۹-۴۸۱.

۲. همان، ص ۴۸۲.

۳. سیرت رسول الله، انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، به تصحیح اصغر مهدوی، ج ۱، ص ۵۱۴.

۴. کشف الاسرار، امام میبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۲، ص ۱۴۷.

شخص یا دو گروه یکدیگر را لعنت کنند از ریشه «بهل» به معنای «ملاعنه»، نفرین کردن، ابتهال و تضرع به درگاه خدا برای دفع بلا از خود یا نزول بلا بر ظلم است. و این کار از دیرباز میان عرب متداول بوده و در چنین اوقاتی می گفتند: «لعنة الله على الظالم منّا لعنت خداوند بر فرد ظالم از میان ما».^۱ با تعاریف روشن شد که اصل مباحله آن است که دو نفر یا دو گروه پس از مناظره و استدلال در برابر یکدیگر، چنان چه به نتیجه ای که مقبول طرفین باشد، نرسند، و هریک ادعای کتمان عمدی حق از سوی دیگری را داشته باشد، در این مرحله دو طرف برای اثبات ادعای خود مسئله را به خدا واگذار می کنند و هریک از خدا می خواهد که اگر دیگری در ادعای خود عمداً دروغ می گوید و حق را دانسته، کتمان می کند، فوراً عذاب را بر او نازل کند تا حق روشن شود و چنان چه اشاره شد، این آیین در پیش از اسلام نیز در میان اعراب و سایر اقوام رایج و شایع بوده است. در چنین برنامه ای که یک دستورالهی است خداوند فوراً پاسخ می دهد تا حجت را بر مردم تمام نماید چنان که در روزگار پیامبر پیشین نیز این مسئله بارها اتفاق افتاده و مخالفانشان با معجزه الهی به عذاب گرفتار آمدند و حق بر همه روشن گردید، اما در تاریخ ۲۳ ساله رسالت پیامبرخاتم (ص) تنها یک بار اتفاق افتاد و چنان که تفصیل آن خواهد آمد، با مسیحیان نجران در سال دهم هجری بود.

مباحله به روایت تفسیر سوراآبادی:

تفسیر سوراآبادی، تألیف ابوبکر عتیق نیشابوری (م ۴۹۴ ق.)، پس از تفسیر طبری و تفسیر اسفراینی، کهن ترین تفسیر و ترجمه قرآن به زبان فارسی است که مؤلف آن را «تفسیر التفاسیر» نامیده است. اهمیت این تفسیر در درجه اول به لحاظ نثر روان و لطیف آن است و آن از بهترین نمونه های نثر ساده، روشن و شیوایی است که از قرن پنجم به جای مانده است. ابوبکر عتیق نیشابوری به خاطر گرایش های اعتقادی و باورهای مذهبی خود، بسیاری از آیات را که در شأن امیرمؤمنان علی (ع) نازل شده و بسیاری از هم کیشان خود بدان اقرار و اعتراف داشته اند، با سکوت معنادار خود عبور کرده و یا کسانی را در آن فضیلت های یگانه شریک و سهیم گردانیده است. باری سوراآبادی در ذیل آیه مباحله، تنها به نام حسن و امام حسین (ع) اشاره کرده و نام های حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) را نیاورده است. او حادثه ای با آن عظمت را در چند خط کوتاه چنین می آورد: «چون رسول خدا (ص) این سخن بگفت: [این آیه را خواند] به نفس خود بیرون آمد، حسن و حسین (ع) بگرفته، و فد نجران [هیئت اعزامی مسیحیان] در یک دیگر می نگرستند و بیرون نیارستند، رفت به مباحلت از آن که دانستند که محمد (ص) بر حق است».^۲

«تاج التراجم فی التفسیر القرآن للأعاجم» (افسر ترجمه ها در تفسیر قرآن بر ابن فارسی زبانان) به قلم ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی از عالمان سده پنجم هجری قمری است. این تفسیر به نظر آگاهان، دومین تفسیر نامه مورخ موجود در قرآن در زبان فارسی می باشد. این تفسیر به عنوان یک متن کهن فارسی سرشار از طرائف دقیق زبان و ادب فارسی می باشد. اسفراینی در داستان مباحله، نام اهل بیت پیامبر (ع) را دقیقاً آورده و آن را با طرفی روایت کرده است. در زیر با هم روایت اسفراینی را از واقعه مباحله می خوانیم.

روایت «تاج التراجم» از واقعه مباحله:

... و چون پیغمبر (ص) این آیت بر وفد (هیأت) نجران خواند و ایشان را به مباحلت خواند - یعنی به لعنت کردن آن کسی که دروغن باشد - ایشان گفتند: «تا باز گردیم و بنگریم اندر کار خویش و فردا باز آییم». پس با یک دیگر شدند، «عاقب» را گفتند: چه بینی؟ گفتا یا ترسا آن [ترسایان مسیحیان] بدانسته اید که محمد (ص) نبی مرسل است و آن چه حقیقت کار عیسی است شما را بگفت و هرگز هیچ کس با نبی ای از انبیا لعنت نکردند که نه هلاک شدند، اگر شما نیز [لعنت] کنید

۱. مجمع البحرین طریحی به نقل از فرهنگ غدیر، جواد محدثی، صص ۵۲۶-۵۲۷.

۲. تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۱، ص ۲۹۰.

هلاک شوید. اگر چنان است که همی گوید که به وی ایمان نیاریم از بهر آن که با دین خویش الفت گرفته ایم، با وی صلحی نکنید و با شهرهای خویش شوید». دیگر روز آمدند ایشان، و پیغمبر (ص) همی آمد و حسن (ع) را بر گرفته و امیرالمؤمنین (ع) حسین (ع) را دست گرفته و فاطمه (س) از پی ایشان همی رفت (ص) پیغمبر همی گفت: «من دعا کنم، شما آمین کنید!». چون ایشان را دید، گفت: «من روی هایی [چهره هایی] را همی بینم که اگر از خدای عزوجل بخواهند که کوه را از جای خود بردارد، چنان باشد. زینهار با ایشان مباحلت نکنید که هلاک شوید و هرگز بر روی زمین هیچ ترسا (مسیحی) نماند». پس روی به پیغمبر آوردند و گفتند: ما چنان همی بینیم که با تو مباحلت نکنیم (بریکدیگر نفرین نکنیم) و تو را بر دین تو بگذاریم و ما بر دین خویش باشیم. پیغمبر (ص) گفت: «اگر چنان است که از مباحلت همی باز ایستید، مسلمان شوید تا شما را بود آن چه ما را بود، و بر شما بود آن چه بر ما بود». گفتند: ایمان نیاوریم! پیغمبر (ص) گفت: «من با شما حرب (جنگ) کنم». گفتند: ما را با حرب طاقت نباشد و لیکن ما با تو صلح کنیم بر آن که از سوی ما غزا (جنگ) نکنی و ما را بیمناک نداری و ما را از برزیدن دین باز نداری (از مسیحی بودن ممانعت نکنی) بدان که هر سالی دو هزار حله تو را بدهیم؛ هزار اندر ماه صفر و هزار اندر ماه رجب. پیغمبر (ص) بر این جمله با ایشان صلح کرد، گفت: «به آن خدای که جان محمد به فرمان وی است که اگر وفد نجران ملاعت کردند، خدای تعالی ایشان را مسخ کردی تا همه خوک گشتندی و آتشی اندر ایشان افتیدی... و سال بر جمله ترسا آن (ترسایان) نیامدی (به پایان نمی‌رسید) که نه هلاک شدندی»^۱.

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی از دانشمندان بزرگ شافعی و عرفای بنام قرن ششم هجری است. وی را در فرع مذهبی، پیرو شافعی و در مباحث اعتقادی، بر مذاق اصحاب حدیث و به تعبیری سلفی است. در سیر و سلوک، بر مشرب عرفا سخن می‌گوید و با ارادت خاص از خواجه عبدالله انصاری یاد می‌کند، با این همه، علاقه و محبت او به اهل بیت عصمت (ع) در شاهکار او چشمگیر و از خصیصه های تفسیر اوست. از آن جایی که پیش از همه به نقل خواجه عبدالله انصاری می‌پردازد این تفسیر به تعبیر خواجه عبدالله انصاری معروف شده است.

مباحله به روایت «کشف الاسرار» میبیدی:

در زیر داستان مباحله را به قلم گرم میبیدی می‌خوانیم. «فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم... ایشان را [ترسایان نجران] و مهتران ایشان -سید و عاقب- گوی بیایید تا خوانیم ما پسران خویش و شما پسران خویش، و ما زنان خویش و شما زنان خویش، و ما به خویشتن و شما به خویشتن، آنگه مباحلت کنیم. «مباحلت» آن بود که دو تن یا دو قوم به کوشش مستقصری یک دیگر را بنفرینند، و از خدای عزوجل لعنت خواهند از دو قوم بر آن که دروغ زنان اند. و «بهله» نامی است لعنت را «مباحلت» و «تباهل» و «ابتهاال» در لغت یک اند و تفسیر ابتهاال را خود [خدا] در عقب لفظ بگفت: «فنجعل لعنة الله علی الکاذبین». گفته اند که روز مباحلت، روز بیست و یکم از ماه ذی حجه بود. مصطفی (ص) به صحرا شد، آن روز دست حسن (ع) گرفته و حسین (ع) را در بر نشانده و فاطمه (س) از پس می رفت و علی (ع) از پس ایشان. مصطفی (ص) ایشان را گفت: چون من دعا کنم شما آمین گوید. دانشمندان و مهتران ترسایان چون ایشان را به صحرا دیدند بر آن صفت، بترسیدند و گفتند: «یا قوم، انا نری وجوها تبتهلوا فتهاکوا و لا یبقی علی وجه الأرض نصرانیّ الی یوم القیامة؛ ای قوم! ما اینک چهره هایی را می بینیم که اگر خدا بلند مرتبه بخواهند که کوهی را از جای خود بر کند، این گونه خواهد شد پس مباحله نکنید که به هلاکت می افتید و دیگر بر روی زمین تا روز قیامت نصرانی باقی نخواهند ماند. [ترسایان آن سخنان را از مهتران خویش شنیدند، همه بترسیدند و از مباحلت باز ایستادند و طلب صلح کردند و جزیت پذیرفتند، به آن که هر سال دوهزار حله بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب.

مصطفی (ص) با ایشان در آن [توافق نامه] صلح بست. آنکه رسول خدا (ص) گفت: «سوگند به کسی که جان من در دست قدرت اوست اگر مباحله می کردند به صورت میمون و خوک مسخ می شدند...». مصطفی (ص) گفت: «آمده بر هوا ایستاده، اگر ایشان مباحلت کردند در همه روی زمین از ایشان یکی نماندی» و اصحاب مباحله پنج کس بودند: مصطفی (ص) و زهرا (س) و مرتضی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع). آن ساعت که به صحرا شدند رسول ایشان را با پناه خود گرفت و گلیم (عبا) برایشان پوشانید و گفت: «اللهم، إن هولاء أهلی؛ پروردگارا اینان خاندان و اهل بیت من هستند». جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد (ص)! و أنا من أهلکم؛ چه باشد یا محمد اگر مرا نپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟» رسول خدا گفت: «یا جبرئیل و أنت منّا» آنکه جبرئیل بازگشت و در آسمان ها می نازید و فخر می کرد و می گفت: «من مثلی؟ و أنا فی السّماء طاووس الملائکة و فی الأرض من اهل بیت محمد؟ (ص)؛ چون من کیست که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمد (ص) خاتم پیغامبرانم».^۱

مباحله به روایت شرح «دیوان علی (ع)» میبیدی یزدی:

واحدی و قاضی ناصرالدین و زمخشری گویند: چون آیت «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم...» نازل شد، مصطفی (ص) قبیلہ نجران از انصارا مقرر فرمود که صباح فردا مباحله کنند. روز دگر حسین را در بغل گرفت و دست حسین داشت و فاطمه (ع) از عقب او می رفت و علی (ع) از عقب فاطمه. و [پیامبر] فرمود: «اللهم هولاء اهل بیته؛ خداوند! اینان اهل بیت من اند». چون ابوحارثه دانشمند ترسایان - ایشان را بدید با ترسایان گفت: «من رویی [چهره هایی] چند می بینم که اگر از خدا خواهند که کوهی را از جای خود ببرد، هر آینه چنان شود. زنهار مباحله نکنید!». ترسایان بترسیدند و دو هزار جامه و سی زره به رسم جزیه، هر سال قبول کردند. و آن حضرت فرمود: «و الذی نفسی بیده انّ الهلاک قد تدلی علی اهل نجران و لو لاعنوا لمسخوا قردهً و خنازیر...؛ به خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست سوگند که هلاکت و نابودی بر سر نجرانیان سایه افکنده است و چنانچه ملاعنه و مباحله کنند، به صورت خوک و میمون مسخ خواهند شد...».^۲

مباحله به روایت «مصباح القلوب»:

ابو سعید حسن بن حسین شیعی سبزواری (واعظ بیهقی) فقیه و متکلم قرن هشتم هجری، معاصر «فخرالمحققین حلی» فرزند علامه حلی و هم روزگار شهید اول، فقیه بزرگ شیعه است. نوشته های واعظ بیهقی، همه به زبان فارسی است و از نثر روان و شیوا برخوردار می باشد. کتاب «مصباح القلوب» او در ۵۳ فصل، در ترجمه و شرح ۵۳ روایت از پیامبر اکرم (ص) است. این کتاب سرشار از حکایت های نغز، خواندنی و مواعظ و امثال و حکم می باشد. این اثر به همت دکتر محمد سپهری توسط نشر میراث مکتوب به چاپ رسیده است. با هم روایت مباحله را به قلم زیبای واعظ بیهقی می خوانیم. ... و رسول (ص) نفس [جان] علی را نفس خود خوانده است که «یا علی! نفسک نفسی و دمک دمی و لحمک لحمی» و در آیه مباحله، حق تعالی نفس علی را نفس رسول خواند. پس علی بهترین خلقان باشد، و قصه مباحله آن است که ترسایان نجران که احبار و رؤسای ایشان را عاقب، سید و عبدالمسیح می گفتند، پیش رسول (ص) آمدند و ایشان سی تن بودند؛ گفتند: «یا محمد ما تقول فی عیسی؛ چه گویی در حق عیسی؟» گفت: بنده ای بود که حق تعالی وی را برگزیده بود. گفتند: پدر او که بود؟ گفت: «حق تعالی او را بی پدر بیافرید». گفتند: هیچ مخلوقی را دیدی که او را پدر نباشد؟ حق تعالی این آیه فرستاد که «إنّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب» این عجیب نباشد که عیسی را پدر نباشد که آدم را پدر و مادر نبود. حق تعالی او را از خاک آفرید. مثل عیسی نزد حق تعالی، مثل آدم است. گفتند: ما این قبول نمی کنیم و تو را باور نداریم. حق تعالی آیه فرستاد که: ای محمد! هر که خصومت کند با تو در کار عیسی پس از آن که علم یقین به

۱. کشف الأسرار و عده الابرار، ح ۲، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۲. شرح دیوان امام علی (ع)، قاضی کمال الدین میبیدی یزدی (۹۰۹ هجری قمری) به تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین، صص ۱۸۰-۱۸۱.

تو آمد بگو بیایید تا ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را و ما زنان خود را، شما زنان خود را و ما نفس های خود را و شما نفس های خود را (یعنی: کسانی که را که حکم ایشان، حکم نفس ما بود) و این کفایت است از غایت اختصاص و محبت. چنان که دو دولت در غایت دوستی به جایی رسیده باشند که ایشان متحد شده باشند، اگرچه به صورت دواند، معنا یکی اند. پس خدای را به تضرع و زاری بخوانیم و لعنت کنیم دروغ زن را از ما و شما؛ هر که دروغ زن باشد، عذاب به وی آید. پس چون بر این مقرر کردند که هر دو طایفه با قوم خود دیگرروز به صحرا روند و مباحله کنند، اسقف ترسایان قوم خود را گفت: اگر فردا محمد با عامه صحابه بیرون آید، با وی مباحله کنید و هیچ اندیشه مدارید که وی بر حق نیست و اگر با خاصان خود آید، مباحله مکنید و مصالحه کنید. پس دیگر روز، صحابه بر در مسجد جمع شدند، هر یکی به طمع آن که رسول (ص) وی را با خود ببرد. خواجه گفت: «حق تعالی مرا فرموده است تا با خاصان خود روم». علی را بر دست راست خود بداشت و حسن و حسین را در پیش خود و فاطمه را در پس سر خود، و روی به صحرا نهاد و گفت: نخواهم که یکی از صحابه با من بیاید. اسقف چون از دورایشان را بدید، گفت: آنان کیستند که با محمد می آیند؟ گفتند: آن که بر دست راست وی است داماد و پسر عم وی است. آنکه در پس سر او است، دختر اوست و آن دو کودک نواده ی اویند. اسقف گفت: زنهار! که مباحله مکنید و مصالحه کنید که من روی هایی می بینم که اگر از حق تعالی در خواهند که کوه ها را زایل کند، مستجاب شود و یک ترسا بر روی زمین نماند، جمله پیش رسول آمدند و صلح کردند بر آن که هر سال هزار حله بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند. بدین منوال صلح نامه ای نوشته، به منازل خود بازگشتند و پیغمبر (ص) فرمود که: «اگر صلح نکردندی و مباحله کردی، خدای تعالی ایشان را مسخ گردانیده، آتشی بیامدی و همه را بسوختی و بر روی زمین یک ترسا نماندی...»^۱.

مباحله به روایت «تاریخ یعقوبی»:

از دیگر کتاب های تاریخی، «تاریخ یعقوبی» است به زبان عربی، نوشته تاریخ نگار و جهانگرد معروف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر وهب بن واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی. وی ایرانی و اصلاً از مردم اصفهان بوده و از نویسندگان بزرگ ایران به شمار می آمده است. «واضح» نیای یعقوبی از شیعیان فداکار بوده و جان خود را بر این کار نهاده است. در شیعه بودن یعقوبی هیچ شبهه ای نیست. مواردی از تاریخ و جغرافیای او بر این مطالب گواه است. یعقوبی در تاریخ خود، واقعه مباحله را چنین آورده است: و اهل نجران نزد پیامبر (ص) آمدند. سرورشان ابو حارثه بود، پس بر پیامبر خدا (ص) وارد شدند و چون درآمدند، دیبا و صلیب ها را آشکار ساختند و با وضعی داخل شدند که هیچ کس با آن وضع وارد نشده بود. پس رسول خدا (ص) گفت: آنان را واگذارید. آن گاه رسول خدا را دیدار کردند و روز را با او بحث کردند. پس ابو حارثه گفت: ای محمد! درباره مسیح چه می گویی؟ گفت: «او بنده خدا و پیامبر اوست». پس گفت ای ابوالقاسم! خدا از آن چه گفتی برتر است، او چنین و چنان است. و درباره ایشان [این آیه] نازل شد: «و هر کس که پس از فرا رسیدن علم [وحی] به تو درباره [عیسی] با تو محاجه و ستیزه کند، بگو تا ما پسران مان و شما [هم] پسران تان، ما زنانمان و شما هم زنانمان ما خویشان نزدیک و شما هم خویشان نزدیک خود را بخوانیم. سپس به [درگاه خداوند] تضرع کنیم و بخواهیم که لعنت الهی بر دروغگویان فرود آید». [آل عمران، آیه ۶۱]

پس به مباحله راضی شدند و چون بامداد رسید، ابو حارثه گفت: ببینید چه کسی با او آمده است. و رسول خدا (ص) در حالی که دست حسن و حسین را گرفته بود و فاطمه (ع) پشت سر و علی بن ابی طالب (ع) پیش رویش بودند، بیرون آمد. «عاقب» و «سید» نیز همراه دو پسر خود در حالی که به مرواریدها و زیورها آراسته و پیرامون ابو حارثه را فرا گرفته بودند، بیامدند.

پس ابوحارثه گفت: همراهان او کیستند؟ گفتند: پسر عمویش و این دخترش و این دو پسران او هستند. پس رسول خدا (ص) روی دو زانوی خود ایستاد، سپس رکوع کرد.

پس ابوحارثه گفت: به خدا سوگند چنان به دو زانو ایستاد که پیامبران برای مباحله ایستند. پس «سید» گفت: ای ابوحارثه! برای مباحله نزدیک رو! ابوحارثه گفت: همانا من مردی جسور و قوی دل را برای مباحله می بینم و به راستی که بیم آن را دارم که در [ادعای] خود راستگو باشد. و اگر راستگو باشد سالی نگذرد که یک نفر ترسا درد دنیا نماند [ریشه آیین مسیح برآورده شود] ابوحارثه گفت: ای ابوالقاسم! ما با تو مباحله نمی کنیم لیکن به تو جزیه می دهیم. پس رسول خدا (ص) بردو هزار جامه قیمتی - هر کدام ارزش چهل درهم - با آنان صلح کرد...^۱

اعمال روز مباحله:

برای تعظیم و تکریم و بزرگداشت چنین روزی، اعمال و آداب خاصی وارد شده است که به چند مورد آن اشاره می رود. علاقمندان خود می توانند به کتاب های دعا مثل «اقبال الاعمال» و «مفاتیح الجنان» و دیگر کتب مراجعه کنند و بهره مند شوند.

۱. غسل: که به نیت روز مباحله انجام می گیرد و در احادیث و کتب فقهی تأکید خاصی بر آن شده است.

۲. پوشیدن لباس پاکیزه.

۳. معطر کردن.

۴. روزه: در این باره به صراحت دستور داده شده که به عنوان شکرگزاری روزه بگیریم، زیرا خداوند با پشتیبانی پیامبر خود، حقانیت آن حضرت، عظمت اهل بیت (ع) و یگانگی امیرمؤمنان با پیامبر اسلام (ص) را به ما فهماند و دشمنان و مخالفان را سرافکنده کرد.

۵. نماز: چند نماز در این رابطه وارد شده که عمدتاً دو رکعتی می باشند که ما به یکی از آن ها اشاره می کنیم: دو رکعت نماز بخوان و پس از نماز ۲۰ مرتبه استغفار بگو. پس از استغفار، دست ها را به سوی آسمان بلند کرده، نگاهت را به آسمان متوجه کن و دعایی را که در این خصوص وارد شده بخوان.

۶. دعا: برای این روز شریف، سه دعا نقل شده که یکی از آن ها برای ما خیلی آشنا است و آن دعایی است که در سحرهای ماه مبارک رمضان نیز خوانده می شود.^{۲-۳}

۱. تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۱، صص ۴۵۰-۴۵۱.

۲. اسرار مباحله، محمد رضا انصاری، صص ۲۵۸-۲۶۰.

۳. منبع: نشریه موعود، شماره ۱۰۶